

## چند نکته درباره عقب‌نشینی اسرائیل از نوار غزه

سرانجام دولتمردان اسرائیل دریافتند که ادامه اشغال نوار غزه به صرف آنان نیست، زیرا حفاظت از ۸۵۰۰ سکنه ۲۰ شهرکی که در تمامی نوار غزه پراکنده بودند، هر چند توسط ارتش اسرائیل که یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان است، ممکن بود، اما دولت اسرائیل باید در این رابطه هزینه مالی و جانی سنگینی را تحمل می‌کرد که بتدریج برای دیگر اهالی اسرائیل قابل پذیرش نبود.

ارتش اسرائیل برای درهم شکستن جنبش مقاومت فلسطینیان در نوار غزه طی چند سال گذشته بیش از هزار فلسطینی را کشت و چندین هزار تن را مجروح ساخت و خانه و کاشانه و مزارع و باغ‌های زیتون بسیاری از آنان را ویران کرد. هفته‌ها و حتی ماه‌ها راه‌ها را بست و شهرهای فلسطینیان را در محاصره خود گرفت بطوری که کودکان فلسطینی قادر به رفتن به مدارس نبودند و مردان و زنان فلسطینی نمی‌توانستند به محل‌های کار خود روند. در آن روزها حتی زنان آبستن و بیماران از امکان رفتن به بیمارستان برای وضع حمل و معالجه محروم بودند. اما جنبش مقاومت فلسطین نیرومندتر از آن بود که شارون می‌پنداشت. این جنبش با ساختن راکت‌های «لقاسم» که دارای بردی بین یک تا سه کیلومتر هستند، نه فقط شهرک‌های یهودی در نوار غزه، بلکه پایگاه‌های نظامی اسرائیل را

ادامه در صفحه ۱۰

شیدان وثیق cvassigh@wanadoo.fr

## درباره‌ی پدیدار «جنبش گرائی» (۳)

۳ - تعریفی از «جنبش اجتماعی» نوین در غرب

در یک تعریف عام و موجز، مجموعه‌ی مبارزات اجتماعی چون اعتراضات، اعتصابات و مجموعه‌ی فعالیت‌های مستقل انجمنی، سندیکائی، اتحادیه‌ای... در یک جامعه را می‌توان «جنبش اجتماعی» نامید. در نظام سرمایه‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی و به ویژه مبارزه‌ی میان کار و سرمایه تنها یکی از عرصه‌های جنبش اجتماعی و بدون شک بخشی مهم از آن را تشکیل می‌دهد. اما امروز دیگر نمی‌توان جنبش اجتماعی را به مبارزات کارگری محدود کرد و یا آن را به مقاومت و مبارزه‌ی بخش‌هایی از جامعه تقلیل داد. امروز در همه‌ی کشورها، جنبش اجتماعی، علاوه بر کارگران و به طور کلی زحمتکشان، افراد، اقشار و گروه‌های دیگر اجتماعی را نیز که تحت سلطه‌ی مناسبات حاکم قرار دارند، در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر زنان، جوانان، کارمندان و کارکنان بخش‌های خصوصی و عمومی، محصلان، دانشجویان، معلمان، دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان، کارکنان مطبوعات، رسانه‌های ارتباط جمعی، مشاغل آزاد، بی‌کاران، حاشیه‌نشینان، خارجی‌ها و مهاجرین و... عاملان و بازی‌کنان جنبش اجتماعی می‌باشند. از این رو نیز، میدان عمل جنبش اجتماعی، فراتر از دخالت‌گری در تغییر مناسبات اجتماعی در محیط تولید صنعتی و کارخانه می‌رود. حوزه‌ی دخالت و دگرسازی جنبش اجتماعی زمینه‌های گوناگون و متنوع حیات فردی و اجتماعی در تمامیت خود می‌باشد، اعم از روابط اجتماعی در محیط کار تا روابط خانگی، از حوزه‌ی مسائل اقتصادی تا سیاسی، فرهنگی تا خبری، هنری تا حقوقی، مدنی تا آموزشی، محیط‌زیستی تا ملی، کشوری تا جهانی... ادامه در صفحه ۲

## پارادیکم امر به معروف، نهی از منکر

با آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد پارادیکم‌های حکومتی ایران نیز دچار دگرگونی‌های اساسی گشته‌اند که در این نوشته بدان می‌پردازیم.

۱- با روی کار آمدن خاتمی فضای سیاسی ایران به یکباره باز شد و صدها گل به‌ناگهان شگفت‌کنند. سانسور مطبوعات از میان برداشته شد و ده‌ها روزنامه، هفته‌نامه، ماه‌نامه و گاه‌نامه اجازه انتشار یافتند و در بالا بردن دانش سیاسی و آگاه ساختن مردم از ناهنجاری‌های اجتماعی - اقتصادی ایران گام‌هایی تاریخی برداشتند. روشن بود که بخش ارتجاعی هیئت حاکمه در برابر چنین پروسه‌ای نمی‌توانست سکوت کند و در نتیجه با بهره‌گیری از قوه قضائی که در اختیارش بود، کوشید از انتشار نشریاتی جلوگیری کند که آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی مردم دفاع می‌کردند و لایه ارتجاعی رژیم را مورد انتقاد قرار داده بودند. بسیاری از نشریات تعطیل شدند و چند صد تن از روزنامه‌نگاران شجاع و جسور به زندان افتادند. خاتمی نیز که از اوج چنین جنبشی به‌هراس افتاده بود، زیرا خطر سقوط رژیم اسلامی را حس می‌کرد، به‌تدریج حساب خود را از آن جنبش جدا ساخت و بسیاری از روزنامه‌نگاران و اندیشمندان را که از خواست‌های سیاسی او، یعنی تحقق «حکومت دینی مردم‌سالار» ادامه در صفحه ۱۵

محمود راسغ

## نکاتی درباره‌ی «انتخابات» رئیس‌جمهور! جدید

«انتخاب» احمدی نژاد به ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ وجه مشترکی با انتخاب خاتمی به این مقام در سال ۱۳۷۶ داشت: هر دو نتیجه‌ای بودند برخلاف آن چه همگان انتظار داشتند.

پس از آن که رفسنجانی بعد از رایزنی‌ها و نظرسنجی‌های بسیار نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام داشت، همگان «انتخابات» را حادثه‌ای تلقی کردند که نتیجه‌ی آن از پیش معلوم بود. همانند نامزدی ناطق نوری در انتخابات ۷۶. ولی در همان دور نخست، پیش افتادن احمدی نژاد از کروی نشانی بود از فرایند جا به جا شدن وزنه‌ی قدرت در درون جناح‌های حاکمیت که در پس پرده مدت زمانی جریان داشت و اکنون خود را نمایان می‌ساخت. اما به رغم آن که احمدی نژاد، فردی که در سطح جامعه ناشناخته بود و در جریان «مبارزه‌ی» انتخاباتی کسی او را جدی نمی‌گرفت و برایش شانس قایل نبود، به ناگهان از کروی پیش می‌افتد و نفر دوم می‌شود، هنوز همگان بر این باورند که در دور دوم رفسنجانی انتخاب خواهد شد. اما، در دور دوم آن چه در دور اول تنها نشانی از آن دیده می‌شد، یعنی جا به جا شدن جناح‌های قدرت در حاکمیت، خود را به عنوان واقعیت آشکار ساخت.

ادامه در صفحه ۷

## دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پروتتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

جنبش کارگری ایران از نو جان می‌گیرد: فسره شاکری (زند)

جنگ جدید خدایان: دانیل آکورسی

## درباره‌ی پدیدار ...

برای ارایه تعریفی از جنبش اجتماعی ما از مقوله‌ی «فضای اجتماعی» (یا «ساحت اجتماعی») (۲۱) که نظریه پرداز فرانسوی-پی ار بوردیو (۲۲) - به کار برده است، استفاده می‌کنیم. این مفهوم اجتماعی ارجاع به ساختی می‌کند که:

۱- در آن تنها یک قشر یا طبقه و یا یک نوع پراتیک معین عمل نمی‌کند.

۲- افراد، اقشار و گروه‌های مختلف با پراتیک‌های متفاوت در یک فرایند اجتماعی و در مناسباتی پیچیده و چندگانه با همدیگر و در برابر نهادهای مسلط قرار می‌گیرند.

۳- آن چه ویژگی این فرایند را تشکیل می‌دهد و مقوله‌ی فضا را معین و مشخص می‌سازد، مناسبات بر اساس امتزاج و تفرق، تجانس و تفاوت، تفاهم و تنازع می‌باشد که توأم با هم عمل می‌کنند و از این طریق دینامیسم درونی و آفرینندگی فضا را به وجود می‌آورند.

۴- و سرانجام، این فضا از لحاظ شکل و مضمون، کثرت‌گرا و چند بعدی است به این معنا که هم شامل مبارزه‌ی مطالباتی و اقتصادی می‌شود و هم اجتماعی و مدنی، هم فرهنگی و سیاسی و هم انقلابی و دگردیسانه. و این دگردیسی نیز، توأم با هم دگرگشتی خود فضا و مناسبات درونی آن است و هم دگرگشتی مناسبات میان فضای اجتماعی و نهادهای مسلط.

در یک جمع‌بندی کلی و به طور مشخص‌تر می‌توان جنبش اجتماعی را محل تلاقی و اشتراک سه فضای اصلی دانست. فضای اپوزیسیونی، انتقادی و دگرسازانه‌ی روابط اجتماعی، فضای آزمون خودمختاری و خودگردانی و فضای تبادل و تقابل نظری. این سه فضا توأم و در اشتراک با هم معنا و مفهوم جنبش اجتماعی را می‌سازند.

### جنبش اجتماعی، فضای اپوزیسیونی، انتقادی و دگرسازانه‌ی روابط اجتماعی

جنبش اجتماعی تنها می‌تواند یک جنبش اپوزیسیونی، اعتراضی و انتقادی باشد، از این رو در مقابل حاکمیت و نهادهای آن قرار می‌گیرد. موضوع کار جنبش اجتماعی، نقد وضع موجود و مبارزه با روابط استثمار، عقب‌مانده و سلطه‌گرایانه است.

مسایل و مشکلات اقتصادی امروز بیش از پیش بنیادهای نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برند. پس جنبش‌های اجتماعی کنونی، به ویژه در این نظام‌ها، از محدوده‌ی مطالبات اکونومیستی خارج شده، ضرورت تغییر روابط سرمایه‌دارانه را به مثابه‌ی معضلی پرسش‌انگیز مطرح می‌کنند.

جنبش ۱۹۹۵ در فرانسه از دست‌آوردهای اجتماعی، یعنی از موجودیت بخش عمومی دفاع می‌کرد، چیزی که سرمایه جهانی امروز در صدد تخریب آن برآمده است.

جنبش جویندگان کار در فرانسه در اواخر سال ۱۹۹۷ و در سایر کشورهای اروپایی، برای اولین بار واقعیت از بین رفتن تدریجی و بازگشت ناپذیر اشتغال کامل را در مرحله‌ی کنونی رشد تکنولوژی و سرمایه مطرح می‌کند. بنابراین ضرورت ایجاد روابطی نوین را طرح می‌کند که در آن کار به مثابه‌ی فعالیت خلاق بشر از ارزش و سودآوری منفصل شود. سهم‌بری انسان‌ها از نعم مادی نه بر حسب «مقدار کار» تحقق یابد، چیزی که بیش از پیش رو به کاهش می‌رود، بلکه بر اساس معیارهای دیگری چون نیازهای فردی در زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی انجام پذیرد. به عبارت دیگر، جنبش بی‌کاران اروپا مسئله‌ی اساسی پایان بخشیدن به مناسبات مزدبری و احیای فعالیت انسانی را مستقل از بازار، ارزش و پول مطرح می‌کند.

هم‌چنین می‌توان از جنبش‌های زنان و فمینیستی، جنبش‌های دفاع از محیط زیست و دیگر جنبش‌های اجتماعی و انجمنی سخن راند. همه-ی این جنبش‌ها، علاوه بر مبارزه برای خواسته‌های اجتماعی و

اقتصادی، برای ایجاد دگردیسی در روابط اجتماعی نیز تلاش می‌کنند. برای ایجاد روابطی نوین بین انسان‌ها در جامعه، در خانواده، در دانشگاه، در اداره، در محیط کار و تولید، و در رابطه‌ی بین انسان و طبیعت، زن و مرد. تلاشی که مضمونش چیزی جز نفی و الغای مناسبات سرمایه‌داری در تمامی سطرها و آلیاسیون‌های آن نمی‌تواند باشد.

در بین جنبش‌های اجتماعی سال‌های اخیر دو نمونه‌ی **فوروم اجتماعی جهانی** (جنبش بدیل جهانی سازی) (۲۳) و **انجمن آتک** (۲۴) از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند که به اختصار توضیحی در باره‌ی آن‌ها

می‌دهیم.

\* **فوروم اجتماعی جهانی** در ژانویه ۲۰۰۱ در پورتو آآگره (برزیل) (۲۵)، با شرکت انجمن‌ها، سازمان‌های غیر حکومتی ONG، سندیکاها و... از کشورهای مختلف جهان، شمال و جنوب، تشکیل می‌شود. در منشورش، فوروم خود را چنین تعریف می‌کند:

«**فضای باز ملاقات با هدف تعمق و تأمل، بحث دموکراتیک، طرح پیش نهادات، تبادل آزادانه‌ی تجربیات و ایجاد ارتباط بین فعالیت‌های مؤثر نهادها و جنبش‌های جامعه‌ی مدنی، در مخالفت با نئولیبرالیسم، سلطه‌ی سرمایه و هر گونه امپریالیسم و برای ساختن جامعه‌ی جهانی‌ای بر محور انسان.**»

در همان جا می‌خوانیم که:

- فوروم فضایی است چندانه، متنوع، غیر مذهبی و غیر دولتی. فوروم طرفدار حزب خاصی نیست.

- فوروم فضایی است باز به روی پلورالیسم و تنوع تعهدات و فعالیت‌های نهادها و جنبش‌هایی که تصمیم به شرکت در آن را گرفته‌اند: تنوع جنس‌ها، قوم‌ها، فرهنگ‌ها، نسل‌ها و توانایی‌های جسمی تا آن جا که به منشور و اصول فوروم احترام گذارده شود.

- فوروم مخالف هر گونه بینش توتالیتر و تقلیل‌گرایانه از اقتصاد، توسعه و تاریخ و مخالف استفاده از قهر چون وسیله کنترل اجتماعی توسل دولت است. در مقابل این شیوه‌ها، فوروم، احترام به حقوق بشر، عمل واقعی دموکراتیک و مشارکتی از طریق روابط برابری، هم بسته و مسالمت‌آمیز بین افراد، نژادها، جنس‌ها و خلق‌ها را قرار می‌دهد. فوروم همه‌ی اشکال سلطه چون انقیاد انسان توسط انسان را محکوم می‌کند... (۲۶)

\* **تجمع برای نرخ گذاری بر معاملات مالی به منظور کمک به شهروندان (اتک)** در ۱۹۹۸ در فرانسه تأسیس می‌شود. طبق منشور این انجمن:

سازمان آتک مبارزات مختلف خود را با این هدف به پیش می‌برد که شهروندان قدرتی که محافل مالی بر همه‌ی جنبه‌های حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سراسر جهان اعمال می‌کنند را به تصاحب در آورند.

سازمان آتک خود را جنبشی در خدمت آموزش مردمی معرفی می‌کند که تحلیل‌ها و گزارشات کارشناسانه ارایه می‌دهد، همایش برگزار می‌کند، مجامع عمومی فرا می‌خواند و در تظاهرات شرکت می‌کند.

در منشور کمیته‌های منطقه‌ای این انجمن می‌خوانیم:

منطق کارکرد درونی جنبش آتک تلفیق دموکراسی نمایندگی شده، دموکراسی مشارکتی و جستجوی هم‌گرایی است که پیش از هر چیز از طریق بحث و توضیح قبلی در باره‌ی مواضع موجود به دست می‌آید. (۲۷)

در پایان این بخش باید تأکید کنیم که جنبش اجتماعی، در تلاش دگردیسانه‌ی خود، پدیده‌ای واحد، یک دست و متجانس نیست. مبارزه-ی طبقاتی در درون آن نیز عمل می‌کند. هم‌چنین منافع و دیدگاه‌های مختلف فردی، گروهی، قشری و طبقاتی در بطن آن منعکس می‌شوند. جنبش اجتماعی فضای هم‌زیستی‌ها و هم‌ستیزی‌ها است. هم‌زیستی و هم‌ستیزی میان طرح‌ها و برنامه‌های رفرمیستی از یک سو و طرح‌ها و برنامه‌های رادیکال ضد سرمایه‌داری از سوی دیگر. هم‌زیستی و

که جنبش اجتماعی نمونه‌ی عالی فضای آزاد، دموکراتیک و پرچالش تبادل و تقابل نظری است که در صحن آن مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مرادوی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان و فعالان اجتماعی در این فرایند نقش عاملان و مبتکران و بازی‌کنان اصلی را ایفا می‌کنند.

ایده‌ها، نظریه‌ها و برنامه‌هایی که در فضای جنبش اجتماعی-انجمنی ساخته و پرداخته می‌شوند از دو ویژگی ممتاز و متمایزی نسبت به «حقیقی» که در خارج از این فضا «کشف» می‌شوند، برخوردارند. اول اینکه چون به وسیله‌ی خود عاملان مستقیم اجتماعی خلق شده‌اند، این‌ها هستند که آگاهانه و داوطلبانه مجریان مصمم آن ایده‌ها می‌شوند و آن‌ها را به یک نیروی مادی اجتماعی تبدیل می‌کنند. دوم این که، این نظریه‌ها چون در فضای تبادل و تقابل آزاد اندیشه، در فضای عمل دگرسازانه و هدف‌مند توأم با نقد و نفی و ساختار شکنی انجام می‌پذیرند و فراهم و تدوین می‌شوند، پس بنابراین احکام اعلی نیستند، «علم برین» نیستند، نظام‌های جزئی، جاودانی و غیر قابل تغییر نیستند، بلکه رهنمون‌های نسبی می‌باشند، تکامل پذیرند، اصلاح پذیرند، قابل نقد و تجدید اند، فسخ پذیرند.

### نتیجه‌گیری: شاخص‌های اصلی جنبش اجتماعی

- با توجه به آن چه رفت، شاخص‌های عمده ی «جنبش اجتماعی» غربی را می‌توان در ۵ مؤلفه‌ی زیر خلاصه کرد:
- ۱- جنبشی در گسست با جنبش‌های پیشین، که در عین حال دست آوردهای آن‌ها را نقادانه جذب می‌کند.
  - ۲- جنبشی «غیر طبقاتی»، بدین معنا که طبقه‌ی خاصی را نمایندگی نمی‌کند، بلکه عناصر متعلق به اقشار، طبقات، جنس‌ها، قوم‌های... مختلف یعنی شهروندان را در بر می‌گیرد.
  - ۳- جنبشی نامتجانس، بدین معنا که سازمان‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها و جنبش‌های گوناگون با گرایش‌های مختلف سیاسی، عقیدتی و مسلکی را در بر می‌گیرد. در این جا، نامتجانسی، ضعف نیست، بلکه توانایی است.
  - ۴- جنبشی اپوزیسیونی، بدین معنا که برای احراز «پوزیسیون» و تصرف قدرت عمل نمی‌کند بلکه می‌خواهد به منزله‌ی فضای «ضد قدرتی» و «ضد سیستمی» از طریق مبارزه اجتماعی، هم راه با طرح بدیل‌های برنامه‌ای، تناسب قوا را به نفع دگرسازی‌های بنیادین اجتماعی، تغییر دهد.
  - ۵- جنبشی مستقل از دولت و احزاب (و نه در برابر حزبیت)، ضد تمرکز گرا و خودگردان که مسایل و مشکلات نظری را از طریق بحث و تفاهم دموکراتیک پیش می‌برد و به پلورالیسم و تنوع اجزای تشکیل دهنده‌اش، احترام می‌گذارد. در خاتمه‌ی این بخش، تعریفی که پی آر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی و نظریه‌پرداز جنبش‌های اجتماعی، در *مانیفست برای نشست‌های عمومی جنبش اجتماعی اروپایی*، از «جنبش اجتماعی» داده است را به دلیل اهمیت آن، نقل می‌کنیم:

### «جمع کردن بدون یکی کردن»

جنبش‌های اجتماعی هر چند که خاستگاه‌ها، هدف‌ها و طرح‌های گوناگونی دارند، اما مسلماً به دلیل جمع خطوط مشترک شان، از یک خانواده‌اند.

اولاً، از آن جا که این جنبش‌ها محصول نفی شکل‌های سنتی فعالیت سیاسی چون احزاب کمونیست نوع شوروی هستند، هر گونه انحصار طلبی را طرد و مشارکت مستقیم همه‌ی علاقه‌مندان را تشویق می‌کنند. از این زاویه، جنبش‌های اجتماعی را می‌توان نزدیک به سنت آزادی خواهی (۳۱) دانست. این جنبش‌ها تمایل به شکل‌های خودگردان سازماندهی دارند که مشخصه‌ی آن‌ها، ایجاد یک دستگاه تشکیلاتی سبک است. تشکیلاتی که به افراد اجازه دهد نقش خود را

هم‌ستیزی میان مبارزه‌ی صنفی-اکنونیستی از یک سو و مبارزه‌ی عمومی و سیاسی از سوی دیگر. پس جنبش اجتماعی از لحاظ ساختاری پدیده‌ای است کثرت‌گرا و چندگانه، هم متحد و هم متنوع. یعنی تضادهای بنیادینی را در خود دارد که به او نیرو، قوه‌ی ابتکار، خلاقیت و آفرینندگی می‌بخشند.

### جنبش اجتماعی، فضای خودمختاری و خودگردانی

جنبش‌های انجمنی-اجتماعی امروزی ترجمان تمایل لایه‌های پیش از پیش وسیع مردم به خودمختاری و خودگردانی است. با رشد مبارزه‌ی انجمنی، خود-سازمان‌یابی و بالا رفتن تجربه و آگاهی مردم، خودمختاری و خودگردانی دیگر یک اتوپی ناممکن و غیر قابل دسترس نیست، بلکه به صورت یک اتوپی امکان‌پذیر در آمده است، به یک پروژه‌ی اجتماعی تبدیل شده است که شرط‌بندی و مبارزه برای متحقق ساختن آن مشروع و جایز می‌باشد.

**خودمختاری (۲۸)** به معنای آزادی، استقلال و حاکم بودن بر سرنوشت خود است.

**خودگردانی (۲۹)** به معنای نفی مرکز، عدم سلطه و رهبری دایمی توسط یک مرکز، به معنای اداره‌ی برابرانه و انجمنی امور می‌باشد.

**خود-رهایی (۳۰)** انسان‌ها از روابط فرادستی و از آلیناسیون‌های مناسبات سرمایه‌داری در راستای مبارزه برای خودمختاری و خودگردانی قابل تحقق می‌باشد.

جنبش‌های انجمنی امروزی با ابداع شیوه‌های نوین روابط درون تشکیلاتی بر مبنای **موقعیت آزاد و برابرانه‌ی افراد و سازماندهی خودگردان**، با ابداع شیوه‌های جدید اعمال همبستگی و دخالت‌گری در مسایل اجتماعی و سیاسی، به دور از روش‌های بوروکراتیک، تمرکز گرا، قدرت‌طلبانه، انحصارطلبانه و اقتدارگرایانه که در احزاب سنتی رایج است، با ایجاد هماهنگی میان انجمن‌های مختلف که در زمینه‌های متفاوت و گوناگون فعالیت می‌کنند... تحول تاریخی عظیم در عرصه‌ی مبارزه و سازماندهی سیاسی-اجتماعی و هم‌چنین در پایه‌ریزی مقدماتی یک دورنمای امکان‌پذیر برای جامعه‌ی سوسیالیستی ایجاد کرده‌اند.

### جنبش اجتماعی، فضای تبادل و تقابل نظری

در کشورهای سرمایه‌داری، ایده‌ها، طرح‌ها و برنامه‌ها عمدتاً به وسیله‌ی اشرافیت متفکر، متخصصان، روشنفکران در کمیته‌های دولتی، کمیسیون‌ها و گروه‌های کاری در بسته و در دیگر نهادها و مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی و در بهترین حالت با نظرخواهی از مردم و یا از اقشاری از مردم انجام می‌پذیرد که همواره نقش منفعل و رأی‌دهنده دارند.

در بینشی که نخست کائوتسکی بانی آن شد و سپس لینین و دیگران تکامل داده و به نقطه‌ی ارج رساندند، «علم سوسیالیسم» محصول سه عامل مبارزه‌ی طبقاتی، علوم و فلسفه تعریف می‌شد و تنها روشنفکران سوسیالیست بودند که با تلفیق این سه عامل قادر به اکتساب آن «علم» بودند. در این بینش نیز همواره اشرافیت متفکر و در این جا «سوسیالیست» است که صلاحیت کسب «دانش» فوق و رسالت در اختیار کارگران گذاردن آن را دارد.

در برابر این دو بینش نسبت به تئوری شناخت و حقیقت و چگونگی دریافت آن‌ها، که هر دو از یک سرچشمه‌ی فلسفی واحد تغذیه می‌کنند و ریشه‌شان به دو هزار و پانصد سال پیش، یعنی به مکتب فلاسفه-شاهی افلاطونی بر می‌گردد، ما بینش رادیکال دیگری را قرار می‌دهیم. و آن قابلیت‌ها و توانایی‌های فضای جنبش اجتماعی در کسب شناخت و دست‌یابی به ایده‌ها، نظریه‌ها و طرح‌هایی نسبتاً صحیح‌تر و نزدیک‌تر به «واقعیت» است. «واقعیت» نه به معنای آن چه واقعاً هست و یا آن چه بطور یقین باید انجام پذیرد بلکه به معنای آن چه احتمالاً می‌تواند رخ دهد. این توانایی‌ها نیز از آن جا ناشی می‌شود

به «فعالیت جنبشی» و امکان «جنبش سازی» در تبعید است، پدیده‌ای که در ابتدای این مقاله، «جنبش گرای» مژده نامیده‌ام.

بی‌تردید، آن چه در مورد سستی‌ها و محدودیت‌های جنبش داخل، از منظر مبانی نظریه «جنبش اجتماعی» طرح کردیم، به مراتب ژرف‌تر، در خارج از کشور وجود دارد. لازم به توضیح و اثبات نیست که چیزی به نام «جنبش اجتماعی» نمی‌تواند در تبعید و خارج از جامعه ایران، موجودیت و مفهومی داشته باشد. مطالبات و مبارزات اجتماعی ایرانیان مقیم کشورهای خارج، جزئی از جنبش‌های اجتماعی همان جوامعی است که این مهاجرین در آن زندگی، کار و فعالیت می‌کنند و یا حقوق بی‌کاری یا پناهندگی می‌گیرند. البته، در دوره‌ای از تاریخ مبارزات خارج کشور، به دلیل حضور هزاران دانشجوی و محصل در اروپا و آمریکا، پدیده‌ای به نام جنبش دانشجویی در شکل *کنفدراسیون جهانی* به وجود آمد. اما حتا آن «جنبش» نیز بیشتر خصلت دانشجویی داشت تا اجتماعی (اجتماعی به معنای دربرگیرنده‌ی اقشار مختلف جامعه)، دانشجویی - سیاسی (در مبارزه با رژیم شاه) بود تا صنفی (در رابطه با مطالبات محصلین و دانشجویان ایرانی در کشورهای خارج).

اکنون اما، واقعیت ما چیز دیگری است. امروز می‌توان از فعالیت‌های متنوع ایرانیان تبعیدی صحبت کرد: فعالیت‌های سیاسی و دموکراتیک، فرهنگی و هنری، دفاعی و حقوق بشری، ادبی و پژوهشی... در بستر نهادها، انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف. اما، برای پرهیز از کاربرد عامیانه واژه «جنبش»، همه‌ی این‌ها را باید «فعالیت» نامید تا «جنبش» و به طریق اولی «جنبش اجتماعی»!

با این همه، به رغم تلاش‌هایی که در دو دهه‌ی گذشته برای ایجاد یک جریان فراگیر اپوزیسیونی و آزادی‌خواه در خارج از کشور صورت گرفته است (۳۳)، باید اذعان کرد که تمامی این کوشش‌ها به دلیل موانع و محدودیت‌های ساختاری، اعم از بینشی، فرهنگی تا عملی، ناکام مانده‌اند.

**موانع و محدودیت‌ها را می‌توان در چهار مؤلفه‌ی زیر خلاصه کرد:**

۱- **انفکاک از واقعیت** که موجب نارسایی‌های فراوانی می‌شود. از آن جمله است فاصله‌ی میان گفتارها، شعارها و طرح‌های ساخته و پرداخته‌ی ما در خارج از کشور و مسایل و مشکلات و خواسته‌های مشخص اقشار مختلف مردم در داخل کشور، در تنوع و چندگانگی‌شان.

باید این حقیقت را بپذیریم که در خارج از متن واقعی زندگی، کار و فعالیت و برون از میدان اصلی مبارزه و مقاومت مردم در داخل کشور، دامنه‌ی فعالیت سیاسی ما از راه دور بسیار محدود و تنگ است (فعالیتی که عمدتاً خلاصه می‌شود در کار افشاکاری، تبلیغ رسانه‌ای و اعتراضات خیابانی در شهرها و پایتخت‌های کشورهای خارجی...).

۲- **فرسودگی**. «راستی از اوضاع خارج از کشور چه خبر؟... خراب است آقا، فرسوده شده است، و هر چه پا به سن می‌گذارد، فرسوده‌تر می‌شود» (۳۴). فرسودگی به دلیل کهولت و عدم نوزایش. در جهان خرد (۳۵) سیاسی ایرانیان در تبعید، خون تازه‌ای وارد نمی‌شود. نسل جوانی روی نمی‌آورد... «دنیای» فعالان سیاسی ایرانی در خارج از کشور، تقریباً راکد است و در رکود، از رشد و شکوفایی خبری نیست.

امروزه، در شرایطی که «سیاست»، خود، دچار بحران است و مورد بی‌اعتمادی مردم قرار دارد، فعالیت سیاسی، در شکل‌های رایج که همواره همان شکل‌های کهنه و سنتی‌اند، دیگر قادر نیست نیروی جدید و جوان را جلب و جذب سیاست نماید.

۳- **بینش و اسلوب توتالیتر**. پاره‌ای از گروه‌های سیاسی، با سنت‌های مطرود گذشته، تسویه حساب نکرده و یا هنوز کاملاً نکرده‌اند. برخی، به صورتی، گفته یا ناگفته، دانسته یا نادانسته، کوله‌بار استالینی، بینش توتالیتر، اخلاق (اتیک) منحنط و اسلوب ضد

به منزله‌ی سوزده‌های فعال ایفا کنند (و انحصارطلبی احزاب سیاسی که تنها برای خود حق مداخله در سیاست قائلند را به زیر سؤال برند).

- دومین شاخص مشترک این است که جنبش‌های اجتماعی هدف‌های دقیق و مشخصی را تعقیب می‌کنند که برای زندگی اجتماعی بسیار مهم می‌باشند، چون مساله‌ی مسکن، اشتغال، بهداشت....

- سومین ویژگی مشترک این است که این جنبش‌ها برای عمل مستقیم ارزش والایی قائل‌اند و مراقب‌اند که مخالفت‌ها و طرح‌های‌شان رابطه‌ای مستقیم با موضوع داشته باشد و در اقدام‌های نمونه‌ای، نتایج مشخصی به دست دهد.

- چهارمین خصلت تمیز دهنده و مشترک این است که جنبش‌های اجتماعی همبستگی را که اصل تلویحی غالب مبارزات است، ارجح می‌نهند.

تصدیق این نزدیکی در هدف‌های مبارزه سیاسی و لوازم آن ایجاب می‌کند که به سوی هماهنگی رویم، با توجه به این که یکی کردن همه‌ی جنبش‌های پراکنده، که خواست فعالان و به ویژه جوانانی است که تحت تأثیر هم‌گرایی‌ها و دوباره کاری‌ها قرار می‌گیرند، بدون تردید ناممکن است. هماهنگ کردن مطالبات و فعالیت‌ها در رد هر گونه انحصار طلبی می‌تواند صورت شبکه‌ای به خود گیرد. شبکه‌ای که قادر باشد مشارکت افراد و گروه‌ها را در شرایطی که هیچ کس نتواند بر دیگری حاکم شود و یا دیگران را تنزل دهد، تأمین کند. شبکه‌ای که بتواند قابلیت‌های ناشی از تنوع تجربیات، نقطه نظرات و برنامه‌ها را محفوظ نگاه دارد. (۳۲)

**«جنبش گرای» ایرانی: از توهم تا واقعیت**

مطالعه‌ی «جنبش‌های اجتماعی» در ایران، امری که برای هر گونه مداخله‌گری اجتماعی و سیاسی اهمیت به سزایی دارد، البته از حوصله و توان ما در این جا خارج است. لازم است که یک رشته مطالعات میدانی - جامعه‌شناسانه، اقتصادی، سیاسی، فلسفی و تاریخی - انجام پذیرند تا کم و کیف «جنبش‌های اجتماعی» در ایران معاصر، از مشروطه به این سو و به ویژه در دهه‌های گذشته، در خصلت‌ها و محدودیت‌های‌شان، در مناسبات‌شان با حکومت و احزاب سیاسی و در روابط درونی‌شان... تبیین شود.

اما، همان‌طور که در ابتدای این نوشتار بیان کردیم، در جوامع استبدادی، چون جامعه‌ی ایران، نمی‌توان با مبانی‌ای که توضیح دادیم، صحبت از «جنبش اجتماعی» به معنای واقعی کرد. شاید بتوان از «جامعه‌ی مدنی» سست بنیهای سخن راند که همواره تحت فشار، سرکوب، نابودی و در هر حال، قیمومت دولت مستبد قرار دارد. روشن است که بحث ما در این جا به هیچ رو به معنای انکار وجود مبارزات، مقاومت‌ها، اعتصابات... در جامعه‌ی ایران، از سوی اقشار مختلف مردم: دانشجویان، زنان، فرهنگیان، زحمتکشان و... نیست. هیچ جامعه‌ای، ولو تحت شدیدترین استبدادها، بدون مبارزه و مقاومت وجود ندارد.

اما مساله‌انگیزی که ما در این جا طرح می‌کنیم این است که پیش‌شرط‌های اساسی «جنبش اجتماعی» به مفهوم نوینی که در بخش‌های پیشین توصیف کردیم، یعنی حضور مشترک سه ساحت آزادی، دموکراسی و جامعه‌ی مدنی مستقل از دولت، در ایران امروز موجود نیست. در نتیجه شاخص‌های «جنبش اجتماعی» چون فضای اپوزیسیونی، انتقادی و دگرسازانه‌ی روابط اجتماعی، فضای خودمختاری و خودگردانی و فضای تبادل و تقابل نظری که همگی نیاز به آن پیش‌شرط‌ها را دارند، در جامعه‌ی کنونی ایران عمل نمی‌کنند.

اما آن چه در این جا می‌خواهیم به اختصار طرح کنیم، نکته‌ی دیگری است و آن توهم پاره‌ای از فعالان سیاسی خارج کشور نسبت

چیزی نوشته‌اند، در حالی که درباره دیگر نهادهای دموکراسی که کمون آنها را بوجود آورده یا آن که از آنها بهره گرفته بود، غالباً و بسیار همه جانبه سخن گفته‌اند هم‌چون تبدیل ارتش موجود به ارتشی چریکی، حق رأی همگانی، خودگردانی شهرها و روستاها (۵۷) و غیره. خواسته‌هایی که برای لنین آن‌چنان مهم جلوه کرده‌اند، در این جمله از «جنگ توده‌ای» جای دارند.

«کمون تشکیل شده بود از شوراهای شهری تمامی حوزه‌های پاریس که توسط حق رأی همگانی برگزیده شده بودند. آنها مسئول بودند و می‌توانستند هر لحظه از مقام خود کنار گذارده شوند. اکثریت آنها از کارگران و یا کسانی بودند که کارگران را نمایندگی می‌کردند. کمون نباید یک پارلمان، بلکه باید هم‌زمان نهادی اجرائی و قانون‌گذار می‌بود. پلیس که تا آن زمان ابزاری در دست حکومت‌گران دولتی بود، تمامی خصوصیات سیاسی خود را از دست داد و به ابزاری در دست کمون بدل شد که کارمندان آن می‌توانستند در هر زمانی از کار برکنار شوند. این امر هم‌چنین شامل تمامی کارمندان دیگر نهادهای اداری نیز شد. از اعضای کمون گرفته تا پائین‌تر کارمندان اداری، هزینه زندگی همه باید معادل مزد یک کارگر می‌بود.»

این خواسته‌ها باید دموکراسی پرولتری را از دموکراسی بورژوازی متفاوت می‌ساختند و به آن خصلت ویژه‌ای می‌دادند. نخست به‌خواست آخرین توجه کنیم، یعنی تأمین هزینه همه کسانی که در ادارات دولتی کار می‌کردند بر مبنای مزد کارگری. لنین در این مورد می‌نویسد:

«در اینجا تفاوت میان بین دموکراسی بورژوازی و پرولتری، میان دموکراسی استثمارگران از دموکراسی استثمارشوندگان، میان «خشونت عمومی» برای سرکوبی طبقه مینی از استثمارگران توسط نیروی همگانی اکثریت خلق، یعنی کارگران و دهقانان، به روشن‌ترین وجهی نمایان می‌شود. و درست این نکات شفاف و شاید مهم‌ترین نکات درباره مسئله دولت از آموزش مارکس کاملاً به فراموشی سپرده شده‌اند» (۵۸).

البته این امر پس از جان گرفتن موقت، به‌گونه‌ای بدشگونانه در روسیه شوروی نیز به فراموشی سپرده شده است. اما چگونه در این رابطه به‌ناگهان سر و کله دهقانان پیدا می‌شود؟ از چه زمانی دموکراسی دهقانی دموکراسی بورژوازی نبوده، بلکه به دموکراسی پرولتری بدل می‌شود؟ و با این حال لنین حق دارد در اینجا به دهقانان اشاره کند. یک حکومت ارزان نه تنها آرزوی پرولتاریا، بلکه هم‌چنین خواست خرده‌بورژواها و دهقانان نیز است. آری، این دو حتی بیش از پرولتاریا چنین خواستی را مطرح می‌کنند که از دولت انتظارات زیادی دارد. هنگامی که کمون پاریس رخ داد، در اروپا حقوق کارمندان عالی‌رتبه دولت در سوئیس از هر کشور دیگری کم‌تر بود، بدون آن که کسی بتواند مدعی شود که در سوئیس دموکراسی پرولتری وجود داشت. پس این خواست کمون چیزی نیست که بتوان با آن مشخصه دموکراسی پرولتری را نمودار ساخت. مارکس نیز این خواسته را به مثابه خواست ویژه پرولتری مطرح نمی‌کند.

این که یک جمهوری پرولتری هم‌چون جمهوری خرده‌بورژوازی و یا دهقانی تمامی امتیازات کارمندان عالی‌رتبه را از میان برخواهد داشت، امری است بدیهی. این که اعضای کمون حقوق یک کارگر را دریافت می‌کردند، در برابر ارتشائی که در دربار شاهی حاکم بود، نمایشی بسیار برجسته بود.

اما بر اثر تجربیاتی که بدست آورده‌ایم و به‌ویژه تجربیاتی که در روسیه حاصل شده است، باید تردید بسیار داشت که بتوان در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تمامی پست‌های دولتی را به نیروهای روشنفکری برجسته‌ای داد که حاضرند حقوقی معادل حقوق یک کارگر دریافت دارند.

البته جهت تکامل اقتصادی به سویه‌ای است که تفاوت میان مزد کار فکری و بدنی را کم سازد. با این حال نباید به برخی از پدیده‌هایی

دموکراتیک را هم چنان بر دوش می‌کشند. آن‌ها هنوز «امر سوگواری» خود را به پایان نرسانده‌اند. در نتیجه، همکاری با این گروه‌ها نه تنها غیرممکن می‌شود، بلکه حضور آن‌ها در محیط سیاسی خارج از کشور، موجب دزدگی هر چه بیشتر ایرانیان از کار سیاسی و خودداری آن‌ها از فعالیت سیاسی سازمان یافته می‌گردد.

۴- درک غلط از کار دموکراتیک. پاره‌ای از فعالیت‌های "دموکراتیک" در خارج از کشور اسماً دموکراتیک‌اند. مرز میان کار دموکراتیک و انجمنی با کار حزبی و «سیاسی» عموماً مخدوش می‌شود. حزب سیاسی وظایف انجمن دموکراتیک را انجام می‌دهد و انجمن دموکراتیک ادای حزب سیاسی را درمی‌آورد و یا ماهواره‌ی آن می‌گردد. این التقاط در همه‌ی زمینه‌ها مشهود است: برنامه، پلاتفرم، ساختار، تشکیلات، اعلامیه‌ها، شعارها و غیره.

با این همه، به نظر من، پاره‌ای از تجارب و خاصه‌های «جنبش‌های اجتماعی» نوین در غرب را می‌توان، در جایی که هستیم، راه‌نمای خود قرار داد و این در سه زمینه است:

- فضای آزادی‌خواهی اپوزیسیونی و اعتراضی علیه نظام حاکم در ایران و در مخالفت با هر گونه استبداد و سلطه؛
- فضای بحث و تأمل، تبادل و تقابل فکری و نظری و طرح پروژه های اجتماع- سیاسی.
- فضای آزمون دموکراسی نمایندگی شده و مشارکتی در مناسبات تشکیلاتی.

اگر بخواهیم یک وظیفه‌ی اصلی برای خود در خارج از کشور، در این فرصت تبعید، تعیین کنیم، آن وظیفه عبارت است از امر تدارک و زمینه‌سازی. فراهم کردن زمینه‌ی بهتر برای عروج «جنبش‌های اجتماعی» در میدان اصلی کارزار در ایران. در یک کلام، یعنی تدارک زمینه‌های تجربی- عملی و نظری برای امروز و فردای بدون جمهوری اسلامی.

یاد داشت ها:

- Espace social ( ۲۱ )
- Bourdieu (Pierre) ( ۲۲ )
- Forum social mondial - Mouvement altermondialiste ( ۲۳ )
- Association ATAC ( ۲۴ )
- Porto Allegre ( ۲۵ )
- Charte des principes du forum Social Mondial; ( ۲۶ )
- www.forumsocialmundial.org
- اسناد و پلاتفرم انجمن اتک در: www.France.attac.org ( ۲۷ )
- Autonomie ( ۲۸ )
- Autogestion ( ۲۹ )
- Auto-émancipation ( ۳۰ )
- Libertaire ( ۳۱ )
- Bourdieu; Les objectifs d'un mouvement social européen; Interventions, ( ۳۲ )
- Agone ( ۳۳ )
- از جمله می‌توان از تلاش‌های شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران و فعالان آن، چه قبل از تشکیل شورا، در سال ۱۹۹۵، و چه پس از آن، برای ایجاد جریان‌های فراگیری در خارج کشور (چپ سوسیالیستی، چپ دموکراتیک...) نام برد.
- (۳۴) در «شباح مارکس»، اثر ژاک دریندا، به نقل از تیمون آتینی: «راستی از اوضاع دنیا چه خبر؟... خراب است، آقا!...» (ز.ج.ک: طرحی نو، شماره ۹۶).
- Microcosme politique ( ۳۵ )

## انقلاب پرولتری و ...

اما نه باین خاطر که من نسبت به بوروکراسی خرافه‌گرائی می‌کنم، بلکه باین دلیل که برای آنها اهمیت چندانی قائل نبودم. و چنین می‌نمایاند که مارکس و انگلس نیز چنین می‌اندیشیدند، زیرا بنا به حافظه‌ی من، صرف‌نظر از چند جمله که مارکس در آنها در «جنگ توده‌ای» به این خواسته‌ها اشاره می‌کند، و تفسیری که انگلس در پیشگفتار ۱۸۹۱ خود درباره آنها می‌نویسد، این دو در جای دیگری درباره این خواسته‌ها

بزرگ‌ترین نابغه بلشویسم کارکرد قدرت دولتی را در آستانه کسب قدرت سیاسی این‌گونه کودکانه تصور می‌کرد. حقیقتاً خلق روس دارای طبیعتی بسیار نیرومند است که چنین رژیم نادان و پر روئی را پنج سال تحمل کرده بدون آن که آن را کاملاً نابود سازد.

### ت- عزل نمایندگان مجلس

دومین خواسته‌ی مارکس که لنین از آن به مثابه یکی دیگر از مشخصه‌های دموکراسی پرولتری نام می‌برد، گزینش نمایندگان مجلس توسط خلق از طریق حق رأی همگانی است و عزل نه فقط کارمندان، بلکه حتی نمایندگان که در شوراهای شهری کمون انتخاب شده بودند. و در این مورد نیز باید پرسید که در امپراتوری لنین تا کنون کدام کارمند دولت توسط خلق و حق رأی همگانی برگزیده شده‌اند و پس از آن باید پرسید که این خواسته تا چه اندازه دارای خصیصه پرولتری است که شبیه آن را در جامعه بورژوائی سوئیس می‌یابیم. این خواسته‌ای البته پر اهمیت است، و ما هیچ‌گاه علیه این خواسته سخنی نگفته‌ایم. در برنامه قدیمی ارفورت آمده است که «گزینش ادارات توسط خلق، مسئول و پاسخگو بودن آنها در برابر خلق».

هرگاه لنین می‌پنداشت که می‌تواند این خواسته را در سال ۱۹۱۷ دوباره مطرح سازد و مدعی شود که سوسیالیست‌های پیشین این خواسته را نادیده گرفته‌اند، در آن صورت ما نیز باید باور کنیم که او قاره آمریکا را دوباره کشف کرده است.

و عزل نمایندگان مجلس؟ حتی این امر نیز خواسته تازه‌ای نیست. و این خواسته از سوی بسیاری از دمکرات‌های بورژوا مطرح شده است. و این امر و نیز دوران و کالت محدود imperative Mandat در دوران کمون پاریس بسیار گسترده‌تر از امروز مطرح شده بود.

این خواسته‌ها در دورانی مطرح شدند که رأی دهندگان در برابر نمایندگان به مثابه توده‌ای سازمان‌نیافته قرار داشتند. در دوران کمون پاریس چنین وضعیتی عمومیت داشت. در آن زمان هرگاه کسی به نمایندگی برگزیده می‌شد، می‌توانست بهر کاری دست زند که می‌خواست. برگزیدگان او از هر نوع کنترلی بر او محروم بودند. در نتیجه در آن زمان این ایده بوجود آمد که رأی دهندگان بتوانند نمایندگان را که از آنها مایوس شده بودند، با رأی خود عزل کنند. انجام چنین کاری، آن‌هم با وجود حق رأی مخفی کار ساده‌ای نیست، زیرا چگونه می‌توان از نظر رأی‌دهندگان آگاه شد؟ این کار فقط از طریق انجام انتخابات مجدد ممکن است. اقلیتی که با نماینده‌ای دشمنی دارد، در یک حوزه انتخابی می‌تواند نماینده‌ای را که حتی به نفع اکثریت رأی‌دهندگان خود کار می‌کند، مجبور سازد که مدام در انتخابات مجددی شرکت جوید. با این کار می‌توان بسادگی نمایندگانی را که به ساز آن اقلیت نمی‌رقصند، با مشکل روبرو ساخت. اگر درست به اطلاع من رسانیده باشند، عزل نمایندگان فقط باین خاطر در قانون اساسی روسیه شوروی گنجانیده شده است تا هرگونه اپوزیسیونی در شوروی سرکوب شود.

در غرب متمدن طی پنجاه سال گذشته با سازمانیابی توده‌های خلق در احزاب بزرگ به رهبری سوسیال دموکراسی دیگر به این اصل که می‌تواند مورد سؤاستفاده قرار گیرد، نیازی نیست. اینک نمایندگان مجلس پیش از آن که خود را در برابر رأی‌دهندگان خود مسئول بدانند، در برابر حزب خود متعهد هستند. و بهمین دلیل نیز اینک به کمتر کسی برمی‌خوریم که به‌دلخواه خویش خود را کاندیدای نمایندگی مجلس کند. کاندیداها در برابر رأی‌دهندگان به‌مثابه نمایندگان حزب خود ظاهر می‌شوند و بهمین دلیل نیز آنها نه بخاطر اشتها فردی، بلکه بخاطر عضویت در این یا آن حزب توسط رأی‌دهندگان انتخاب می‌شوند. و این امر در آن سیستم‌های انتخاباتی به‌کامل‌ترین وجهی بروز می‌کند که در آن رأی‌دهندگان افراد را برنمی‌گزینند، بلکه رأی خود را به نمایندگان احزابی می‌دهند که نامشان که در یک لیست طولانی قید شده است. علی‌القاعده نه احزاب و نه کاندیدهای احزاب افرادی بی‌تجربه

که در این زمینه پس از جنگ پدیدار شده‌اند، پر بهاء داد. در دوران جنگ مزد برخی از کارگرانی که کار ساده انجام می‌دادند، در مقایسه با برخی از کسانی که به کار فکری سرگرم بودند، بسیار ترقی کرده بود. اما هرگاه این رخدادهای دقیق مورد بررسی قرار دهیم، در آن صورت خواهیم دید که با تمایلی با خصلتی همگانی روبرو نیستیم و بلکه این پدیده به کشورهای محدود می‌شود که در آنها پول ارزش خود را با شتاب از دست می‌دهد، هم‌چون کارمندی که در هنگام پائین رفتن ارزش پول حقوق‌اش نمی‌تواند متناسب با حقوق یک کارگر بالا رود.

البته این امر را نباید با پدیده‌ای عمومی که پیش از جنگ و انقلاب خود را نمودار ساخته بود، یعنی با تولید انبوه روشنفکران عوضی گرفت که سبب شده است تا بسیاری از روشنفکران از نقطه‌نظر اقتصادی در وضعیتی وخیم قرار گیرند و در عوض برخی از اقشار کارگری از سطح دستمزد بهتری برخوردار گردند. باین ترتیب وضعیت اقتصادی هر دو بخش بتدریج به هم نزدیک‌تر می‌شود. با تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در این زمینه گام‌های بیشتری برداشته خواهد شد، آن‌هم نه با شیوه کاستن دستمزد توده‌های روشنفکر، بلکه توسط افزایش شتابان دستمزد توده‌های کارگر. ما می‌پنداریم که در یک جامعه سوسیالیستی تکامل یافته تفاوت‌های اقتصادی و رفاهی میان کارگران فکری و بدنی از میان برداشته خواهد شد.

اما در اینجا سخن از دوران گذار است. همان‌طور که بعداً در رابطه دیگری آن عوامل اقتصادی را مورد بررسی قرار خواهیم داد، که عملاً تحقق خواسته‌ی کمون را که مارکس مطرح ساخت و مدام نزد ما نیز از جدایی‌زیادی برخوردار است، غیرممکن می‌سازند.

در اینجا تنها به استدلالی می‌پردازیم که لنین به نفع خواسته کمون مطرح ساخته است مبنی بر این که تمامی کارگران دولت باید مزد یک کارگر را دریافت دارند. او در این باره چنین می‌گوید:

«فرهنگ سرمایه‌داری کارخانه‌های بزرگ، راه‌آهن، پست، تلفن و دیگر چیزها را آفرید. باین ترتیب بسیاری از کارکردهای قدرت دولتی آن‌چنان ساده شده‌اند که می‌توان آن را به بایگانی، یادداشت‌برداری، کنترل تقلیل داد که در نتیجه این کارکردها را هر کسی که می‌تواند بخواند و بنویسد، می‌تواند انجام دهد، بطوری که می‌تواند و باید از عهده این کارها در برابر دریافت دستمزد یک کارگر برآید» (۵۹).

«کارگران پس از تصرف قدرت سیاسی دستگاه بوروکراسی کهن را درهم خواهند شکست و تا شالوده‌اش متلاشی خواهند ساخت، آجری را بر آجر دیگر باقی نخواهند گذاشت و دستگاه نوینی را که از کارگران و کارمندان مشابه تشکیل شده‌است، جانشین آن خواهند ساخت و فوراً، همان‌طور که مارکس و انگلس با دقت ترسیم کردند، به اقداماتی دست خواهند زد تا از تبدیل آن به دستگاهی بوروکراتیک جلوگیری شود. آنها باید:

۱- نه فقط انتخاب شوند، بلکه می‌توانند در هر زمانی عزل شوند.

۲- حقوق‌شان نباید بیشتر از دستمزد یک کارگر باشد.

۳- باید فوراً همه از حق کنترل و بازرسی برخوردار شوند تا هر کسی برای مدت زمان معینی بوروکرات شود، آن‌هم با این هدف که هیچ کس بوروکرات نشود» (۶۰).

پیش از آن که لنین بتواند قدرت دولتی را تسخیر کند، می‌پنداشت که می‌توان کارکردهای دولت را با بهره‌گیری از فرهنگ سرمایه‌داری نظیر پست و تلفن آن‌چنان ساده ساخت که هر کسی که خواندن و نوشتن را آموخته باشد، می‌تواند آن کارها را انجام دهد. کارمندان دولت جز کنترل و بایگانی کار دیگری انجام نمی‌دهند، درباره چیزی که آنها باید کنترل و بایگانی کنند، حرفی زده نمی‌شود. شاید برخی باید بایگانی کنند و برخی دیگر کار آنها را کنترل کنند و برخی نیز نتیجه کنترل آنها را بایگانی کنند. و فوراً در این داد و ستد همه شریک یکدیگر خواهند شد.

به نامزدی خود برای ریاست جمهوری با شک و تردید می‌نگریست. این موضوع از اما و اگرهای بسیار و شرط و شروطی که وی برای شرکت خود در انتخابات ریاست جمهوری بیان می‌داشت، مشهود بود. باخت دگرباره‌ی او در انتخابات، با در نظر گرفتن شخصیت رقیبان، بدون شک به اعتبار و نفوذ او در حاکمیت ضربه‌ای سهمگین می‌زد و موقعیت او را در حاکمیت متزلزل می‌ساخت. وی علی‌القاعده باید به شرطی حاضر به شرکت در انتخابات شده باشد که شانس بسیار بالایی برای موفقیت خود می‌دیده است.

او شاید چنین محاسبه می‌کرده است که رقبای او در طیف «اصلاح‌طلبان» شانس چندانی نخواهند داشت. چون آنان باید آرای خود را به طور واقعی از مردم بیاورند. ولی انتخابات آخرین مجلس نشان داد که اصلاح‌طلبان دیگر در میان مردم پایگاهی قوی و مطمئن ندارند. و آن بخشی از مردم نیز که به هر دلیل به دلخواه یا به اجبار (اجبار به دلایل شغلی کارمند بودن و غیره، یا محلی، روستاها و شهرهای کوچک) در انتخابات شرکت خواهند کرد به دلیل ترجیح بد به بدتر به او رأی خواهند داد. ولی نتیجه‌ی انتخابات چیز دیگری از آب درآمد.

حال در بررسی نتیجه‌ی انتخابات دو حالت قابل تصور است. یکی این که احمدی‌نژاد با اکثریت رأی آزاد و واقعی مردم در انتخابات برنده شد و دیگر این که وی با آرای تقلبی اکثریت را به دست آورد. به این دلیل می‌گویم دو حالت متصور است چون برای تعیین این که به طور واقعی چه تعداد در انتخابات شرکت کردند و تعداد آرای که هر یک از دو نامزد، رفسنجانی و احمدی‌نژاد، بدست آوردند، هیچ راهی وجود ندارد.

در حالت اول، تنها دلیل انتخاب او را می‌توان وعده‌های او در بهبود بخشیدن به وضعیت اقتصادی و معیشتی بخش‌های تهی‌دست جامعه و مبارزه با فساد فراگیر و غارت ثروت جامعه به دست عناصر فاسد در دستگاه حکومتی پنداشت. البته اگر آماری درست از رأی دهندگان بر اساس تقسیم بندی آنان بر اساس مناطق کشوری و شهری و موقعیت شغلی، اقتصادی و اجتماعی‌شان در دست بود، می‌شد با یک بررسی آماری دقیق انگیزه‌ی رأی دهندگان به احمدی‌نژاد را تعیین کرد. ولی چون چنین آماری را در دست نداریم تنها راهی که می‌ماند، توسل جستن به فرض منطقی است.

حال اگر فرض کنیم که بیش از پانزده میلیون از مردمان به راستی به احمدی‌نژاد بر اساس اظهارات او در فعالیت انتخابی‌اش، که در بالا به آن اشاره شد، رأی داده‌اند، آنان باید بر این باور بوده باشند که در این نظام خامنه‌ای و دارو دست‌اش بر این مملکت حاکم نیستند و حکم نمی‌رانند و هر چه در این مملکت روی می‌دهد به خواست و با رضایت او نیست و وضع بد اقتصادی و معیشتی بخش‌های بزرگی از جامعه و فساد که سراپای جامعه را فراگرفته نتیجه‌ی سیاست‌های او نمی‌باشد و به رغم خواست و اراده‌ی خامنه‌ای به دست آدم‌هایی مریی انجام می‌گیرد و هشت سال ریاست جمهوری خاتمی هنوز به آنان ثابت نکرده است که در این نظام رئیس‌جمهوری در تصمیمات و تعیین سیاست‌های اساسی نقشی ندارد و اکنون پهلوانی پیدا شده تا کنون ناشناخته که می‌خواهد دون خوان وار با شمشیری چوبی به جنگ آن دست‌های مریی برود و جامعه را از ورطه‌ی نابودی نجات دهد!! اگر بتوان وجود چنین توهمی را میان پانزده میلیون ایرانی فرض کرد، فرضی بعید، گذشت زمان خیلی زود واهی بودن چنین امید را بر آنان آشکار خواهد ساخت. همان گونه که واهی بودن امید به اصلاحات در این نظام را به امید بستگان به خاتمی آشکار ساخت!

حالت دوم، حالتی جالب‌تر، این است که احمدی‌نژاد با آرای تقلبی رفسنجانی را شکست داد. معنی چنین حکمی یا فرضی این است که جناح مخالف رفسنجانی در نظام باید از چنان قدرتی برخوردار باشد که به خود اجازه دهد بدون هیچ ترس و واهمه‌ای و بدون هراس از عواقب چنین تقلبی چنین ضربه‌ی هولناکی بر شخصیت، حیثیت، آبرو و موقعیت رفسنجانی در نظام بزند.

هستند و بلکه بخاطر فعالیت طولانی خویش چهره‌هایی پر تجربه و امتحان پس داده و شناخته شده‌اند.

یک نماینده دیگر نمی‌تواند در مجلس هر کاری که بدان تمایل دارد، انجام دهد. او باید از اصول فراکسیون حزب خود پیروی کند و کارکردهایش دائماً توسط حزب کنترل می‌شود، مگر در مواردی که بتواند حزب را فریب دهد. اما حتی در چنین مواردی نیز عناصری وجود دارند که حساب خود را از فراکسیون حزبی جدا ساخته و خود فراکسیون جدیدی را بوجود می‌آورند و یا آن که سازمان‌های حزبی فراکسیون حزب را کنترل می‌کنند.

خواست عزل نمایندگان توسط رأی‌دهندگان که کمون پاریس و بسیاری دیگر از دمکرات‌های رادیکال در آن روزگار آنرا مطرح ساختند و مارکس آنرا پذیرفت، نمایان‌گر دورانی است که احزاب سوسیالیستی و بطور کلی سازماندهی توده‌ها در احزاب سیاسی تازه شروع شده بود. انترناسیونال اول در تمامی دوران وجودش هیچگاه به یک اتحادیه احزاب سوسیالیستی بدل نگشت.

طرح خواست عزل نمایندگان در چنین وضعیت ابتدائی شرکت توده‌ها در سیاست خواستی کاملاً موجه بود. اما کسی که پس از نیم سده کار حزبی فعال و گسترش فوق‌العاده احزاب چنین خواستی را مطرح می‌سازد، آشکار می‌سازد که تا چه اندازه از فهم وضعیت‌های تکامل یافته‌تر و عالی‌تر عاجز است.

آنچه که پنجاه سال پیش عقلانی و انقلابی جلوه می‌نمود، امروزه نه تنها غیرعقلانی، بلکه حتی ارتجاعی است. نماینده‌ای که وابستگی به توده‌های سازمان نیافته را بر وابستگی به حزبی که بر ایده‌های متکی است، ترجیح می‌دهد، ارتجاعی عمل می‌کند.

هر اندازه زندگی حزبی از انکشاف بیشتری برخوردار شد، به همان اندازه نیز از طرح خواست عزل نمایندگان توسط رأی‌دهندگان کاسته شد. این خواسته در کشورهای که دارای زندگی سیاسی کهن‌تری هستند، امروزه نقشی بازی نمی‌کند. و هرگاه دمکراسی «پروولتری» لئینی میان خود و دمکراسی «بورژوائی» فقط با وجود آوردن چنین نهادهایی تفاوت می‌گذارد، در آن صورت این پدیده انقلابی تمامی دوران‌ها، به گونه‌ای وخیم از زمان خویش عقب مانده است.

#### پانویس‌ها:

- ۵۶- مجموعه آثار لنین به آلمانی، جلد ۲۵، صفحه ۴۹۶.  
 ۵۷- در اینجا واژه Gemeinde به شهرها و روستاها برگردانده شده است. در زبان فارسی معادل مناسبی برای این واژه وجود ندارد.  
 ۵۸- مجموعه آثار لنین به آلمانی، جلد ۲۵، صفحه ۳۵.  
 ۵۹- همان‌جا، صفحه‌های ۳۶-۳۵.  
 ۶۰- همان‌جا، صفحه ۹۲.

#### نکاتی درباره «انتخابات ...»

من در این جا به بررسی استدلالی و مفصل در این باره که آیا آرای احمدی‌نژاد واقعی بود یا تقلبی، یا مخلوطی از هر دو، یا این که ۶۲ در صد در انتخابات شرکت کردند یا کم‌تر، آن چه سردبیر «طرحی نو» در تحلیل‌اش در رابطه با انتخابات در ابتدا به عنوان خبر و در انتها به عنوان واقعیت به آن استناد می‌کند، نمی‌پردازم. زیرا هر بحثی در این مورد مبتنی بر گمانه‌زنی (اسپکولاتیو) خواهد بود و بی‌نتیجه. افزون بر این، چنین بحثی به روشن شدن این موضوع که چرا رفسنجانی که یکی از دو شخصیت ممتاز نظام جمهوری اسلامی تلقی می‌شد، دیگری خامنه‌ای، به شخص ناشناخته‌ای در انتخابات ریاست جمهوری می‌بازد و این که این امر چه عواقبی می‌تواند به هم راه داشته باشد، کمکی نمی‌کند.

و اما بعد.

همان طور که می‌دانیم رفسنجانی با خاطره‌ی بدی که از نامزدی خود برای نمایندگی مجلس داشت، که حتا نفر سی‌ام هم از تهران نشد،

داشته باشد، دیگر جایی نیست و عذر آنان خواسته شد. در نتیجه فرایندی که از همان فردای استقرار نظام آغاز شده بود، یعنی تجزیه‌ی وحدت نیروهایی که در انقلاب شرکت داشتند و راندن به نوبت هر بخشی وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده است. به نظر می‌رسد که اکنون جناح قشریون انحصار طلب تمامی قدرت را در دستان خود قبضه کرده و تمامی متحدان دیروزی و حتی باند رفسنجانی را از عرصه‌ی قدرت رانده است. بدین ترتیب به دست خود امکان تقسیم مسئولیت ناسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی و فشار، سرکوب و تعدیات سیاسی را بر شانه‌های بسیاری از بین برده است.

این وضعیت تشابه زیادی دارد با قبضه کردن کامل قدرت به دست شاه سابق پس از بحران ۳۹-۴۲ و جریان «انقلاب سفید»، «انقلاب شاه و ملت» که شاه سابق آن را به عنوان برنامه‌ای برای اصلاحات اساسی و عمیق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعلام داشت که ایران را در ظرف ده سال به جامعه‌ای هم‌تراز با سوئد تبدیل خواهد کرد. و بدین ترتیب خود را به عنوان تنها مسئول آن چه در مملکت اتفاق می‌افتاد به جامعه معرفی کرد. اگر تصادف و شانس با او یاری می‌کرد و آن برنامه با موفقیت‌هایی روبرو می‌شد، البته اعتبار حاصله از آن نصیب او می‌شد. ولی اگر آن برنامه در بخش‌های اساسی‌اش، مانند رفرفرم ارضی، شکست می‌خورد، در چشم مردم تنها مسئول آن شاه تلقی می‌شد و تمام ضربه‌های نارضایتی و مخالفت مردم متوجه او می‌شد و جرقه‌ای می‌توانست آن انبار نارضایتی را به انفجار کشاند. و چنین هم شد. اکنون نیز جناح قشریون انحصار طلب با قبضه کردن تمامی قدرت خود را رسماً و در عمل به عنوان تنها مسئول هر آن چه در مملکت می‌گذرد به مردم معرفی کرده است. البته معلوم نیست با قدرت بی حد و مرزی که به دست آورده چه می‌خواهد بکند. چون در گذشته نیز این جناح با در دست داشتن ولایت مطلقه‌ی فقیه و بسیاری از ارکان‌های اساسی حکومتی در اجرای برنامه‌ای، اگر برنامه‌ای می‌داشت، برای مبارزه با فساد و حیف و میل ثروت‌های ملی به دست آقاها و آقازاده‌ها، اجرای برنامه‌ای فکر شده و همه جانبه برای پیشرفت اقتصادی و ...، با مانعی واقعی رو به رو نبود. بنابراین، نباید در این زمینه‌ها در انتظار مشاهده‌ی دگرگونی‌های اساسی بود. به احتمال زیاد در بر همان پاشنه خواهد چرخید. به این اعتبار انتخاب احمدی نژاد را نباید به زیان مبارزه برای براندازی نظام تلقی کرد، هر آینه اپوزیسیونی واقعی و مبارز برای براندازی وجود می‌داشت.

اپوزیسیون برانداز به عنوان شعار کوبنده‌ی! مبارزاتی خود، یک صدا شرکت در انتخابات را تحریم کرد. حتی اگر آمار اعلام شده از سوی رژیم را ملاک قرار دهیم، چیزی نزدیک به چهل درصد از حائزان حق رأی در انتخابات شرکت نکردند. اگر باز هم فرض کنیم که این چهل درصد در پاسخ به توصیه‌ی سازمان‌ها، نیروها و شخصیت‌های اپوزیسیون در تحریم انتخابات، در انتخابات شرکت نکردند، ادعایی گستاخانه و بدون دلیل و مدرک- می‌گویند فرض محال محال نیست- و باز هم اگر فرض کنیم که در صد اعلان شده‌ی شرکت کنندگان از طرف وزارت کشور قلابی بوده و تعدادی که در انتخابات شرکت نکردند بسیار بالاتر از ۴۰ درصد بوده است، هنوز این سؤال جایز است که خب از این تحریم چه حاصلی. شما هر چه می‌خواهید، ده‌ها بار هم، به هنگام انجام هر انتخاباتی شرکت در انتخابات را تحریم کنید، این امر هیچ تأثیر عملی در موقعیت رژیم نخواهد داشت. آنان هر بار آمار را از شرکت کنندگان در انتخابات اعلان خواهند کرد و به حکومت خود ادامه خواهند داد. برای مبارزه‌ی مؤثر در جهت سرنوشتی این نظام باید مجهز به برنامه و تشکیلات بود. به قول معروف بی‌مایه فظیر است. بدون داشتن سازمانی که مبارزه را رهبری کند و برای مبارزه استراتژی و برنامه‌ای داشته باشد، نارضایتی مردم هرگز به جنبشی نظام برانداز تبدیل نخواهد شد. ضعف اساسی اپوزیسیون برانداز در پراکندگی آن است. تجربه‌ی چندین ساله‌ی گوش‌های گوناگون و پراکنده نشان داده است که جمع و جور کردن این نیروهای پراکنده به

البته می‌توان یک محاسبه‌ی زیرکانه‌ای را نیز تصور کرد. این که طراحان این برنامه بر این یقین بوده‌اند که رفسنجانی قادر به نشان دادن عکس‌العمل درخور یعنی افشا کردن تقلب در انتخابات نخواهد بود. زیرا چنین افشاگری سرانجام به خامنه‌ای راه پیدا خواهد کرد و درگیری علنی میان رفسنجانی و خامنه‌ای در رابطه با تقلب در انتخابات پته‌ی هر دو و بسیاریان دیگری را در تقلب‌ها، حقه‌بازی‌ها و فساد و جنایاتی که در این سال‌ها مرتکب شده‌اند، روی آب خواهد ریخت و نظام را با بحرانی مرگ‌آسا مواجه خواهد کرد که سرانجام گریبان هر دوی آنان و بسیار دیگری را خواهد گرفت. اگر فرض چنین محاسبه‌ای از سوی طراحان این برنامه درست باشد، که احتمال آن کم نیست، انتخاب احمدی نژاد بیش‌تر به یک کودتا نزدیک است. چون در این که در این بازی رفسنجانی به طور کامل غافل‌گیر شد و ضربه‌ای سخت از حریف خورد، تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

حال پرسش می‌تواند این باشد که حریف رفسنجانی کیست. خامنه‌ای؟ آیا خامنه‌ای از قرار گرفتن رفسنجانی در پست ریاست جمهوری هراس داشت و از سوی او در این پست برای موقعیت و سیاست خود به ویژه در رابطه با آمریکا و اظهارات مبهم رفسنجانی در این مورد خطری احساس می‌کرد؟ شاید. چون به هر حال رفسنجانی در پست ریاست جمهوری شخصیت دیگری می‌بود غیر از خاتمی که خامنه‌ای نمی‌توانست به سادگی با یک اظهار یا صدور حکم حکومتی تصمیم او را لغو کند یا او را بترساند. اما هیچ نشانی از وجود اختلاف عمیق میان او و رفسنجانی پیش از انتخابات، دست کم در ظاهر، دیده نمی‌شد. ولی آیا راندن رفسنجانی از سهم بودن در قدرت در شرایط پیشین و تبدیل او به «دشمن» که با ضربه‌ای که به او زده‌اند امری بسیار محتمل است، هزینه‌ای کم‌تر از قرار گرفتن او در پست ریاست جمهوری دارد. زیرا به هر صورت رفسنجانی برای خود در این نظام حق آب و خاک قابل است و از روز استقرار جمهوری اسلامی مؤثرترین نقش را در آن داشته است. حتی ارتقاء خامنه‌ای به مقام ولایت فقیه بعد از مرگ خمینی شاید به تصمیم او و به هر حال با کمک او میسر شد. رفسنجانی اگر در میان توده‌ی وابسته به نظام محبوبیتی نداشته باشد ولی در دستگاه دیوان سالاری نظام، در میان مدیریت تکنوکرات، در میان لایه‌های قدرتمند اقتصادی از نفوذ بسیاری برخوردار است. راندن رفسنجانی از موقعیت پیشین‌اش در عین حال به مثابه تضعیف این بخش‌ها نیز هست و در نتیجه به اقتضای حفظ منافع مشترک، به احتمال زیاد آنان به دور رفسنجانی با هم در برابر «توطئه»‌ای که علیه آنان تدارک دیده شده متحد خواهند شد و آرام ننشسته علیه قبضه کردن کامل قدرت به دست یک جناح اقداماتی خواهند کرد...

برداشت کنونی از نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری این است که احمدی نژاد آدم خامنه‌ای است و بنابراین، پیروزی او بر رفسنجانی به خواست و تصمیم خامنه‌ای بوده است. ولی احتمال دیگر این است که «کودتا» به‌دست مراکز دیگر قدرت در جمهوری اسلامی، یعنی توسط سپاهی‌ها، اطلاعاتی‌ها، امنیتی‌ها، بسیجی‌ها، انصارال‌های‌ها و غیره، انجام گرفته باشد. زمان، این موضوع را روشن خواهد کرد.

ولی آن چه هم اکنون می‌توان مشاهده کرد، این است که انتخاب احمدی نژاد و ترکیب مجلس اسلامی، قدرت حکومتی را به طور غالب در دست جناح معینی از حاکمیت متمرکز کرده است. این امر بدین معنا است که جناح‌های دیگر که تا کنون به شکلی در قدرت سهم بوده‌اند، از شرکت مؤثر در حاکمیت محروم شده‌اند. اصلاح‌طلبان قبلاً کنار گذاشته شده بودند. سرنوشت خاتمی را تقویم تعیین کرده بود. به جناحی از اصلاح‌طلبان، که شاید بتوان کروی را نماینده آن دانست، در همان دور اول حالی شد که برای آنان به عنوان جناحی که نقدهایی به نظام دارد و از قدرت بی حد و مرز ولی فقیه راضی نیست و خواهان اصلاحاتی در چارچوب نظام می‌باشد، ولی حاضر است افتان و خیزان هر چند با غرولند با جناح‌های در قدرت سازش کند تا سهمی در قدرت



کفه‌ی ترازوی قدرت را به سود مبارزات عام مردمی برگرداندند. پس از شکست نهضت جنگل و سقوط «جمهوری سوسیالیستی ایران» در گیلان، رشد روزافزون سندیکاها کارگران و کارمندان آتش مبارزه را گرم نگاهداشت و به سوی جا افتادن جنبش کارگری به‌منابۀ یکی از پایه‌های دموکراسی در ایران پیش می‌رفت، تا حدی که اعتصابات کارگری و کارمندی در سال ۱۹۲۳ موفق به سقوط کابینه‌ی قوام السلطنه شدند. اما متأسفانه به‌علت این که استقلال سندیکاها کم کم تحت تأثیر نزاع‌های سیاسی چپ ایران و اتحاد شوروی قرار گرفت، و در لحظه‌ای حتی به هواداری از رضا خان - که سیاست شوروی وی را «مرد ملی» ایران ارزیابی می‌کرد - کشانده شد، رضا خانشاه توانست، پس از جلوس بر تخت سلطنت و تحکیم قدرت خانمان برانداز خود، سندیکاها را، همانند احزاب و گروه‌های سیاسی نو پا، از میان بردارد. آخرین کوشش‌های حزب کمونیست ایران در اثر سرکوب داخلی رضاخانی و تصفیه‌های استالینی فعالان آن در روسیه‌ی شوروی به نتیجه نرسید. با توطئه‌ی وزارت امنیت شوروی استالینی برای از میان بردن گروه ارانی هرگونه امیدی برای تجدید سازمان سیاسی چپ نیز از میان رفت. پس از سقوط رضا شاه در اثر اشغال ایران توسط متفقین، فضای نسبتاً باز سیاسی به نیروهای اجتماعی از نو این فرصت را داد تا حرکتی نو آغاز کنند. اما متأسفانه، نه فقط در مناطق شمالی تحت اشغال شوروی، که حتی در منطقه نفت‌خیز جنوب، که بزرگ‌ترین تجمع کارگری را داشت و استثمار توسط شرکت امپریالیستی نفت انگلیس در حد اکثر خود انجام می‌گرفت، حزب توده مانع مطالبات به حق و معوق کارگری می‌شد، به‌بهانه‌ی این که چنین خواست‌هایی به‌نبرد ضد فاشیستی لطمه می‌توانست وارد آورد. کسی نپرسید چرا همواره این فقیرترین و استثمار شده‌ترین کارگران جهان بودند که بایستی جور سوده‌های شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی یا حتی دستمزدهای اریستوکراسی کارگری انگلستان و آمریکا را می‌کشیدند.

به هر رو، پس از پایان جنگ این فرصت پیش آمد که کارگران ایران خود را سازمان دهند و مطالبات خود را مطرح سازند، اما دیگر بار اعتصابات کارگری با وساطت رهبران حزب توده، که با قوام نزدیکی می‌کردند، پایان یافت. مهم‌تر از این، بجای آن که اجازه داده شود که کارگران رهبران خود را از میان خود برگزینند، رهبران سندیکایی از سوی حزب به آنان تحمیل می‌شدند. فداکار که هیچ ربطی به زندگی کارگری نداشت و درد و آلم آنان را نمی‌شناخت، رهبر کارگران اصفهان شد، با رأی آنان به مجلس راه یافت و خود را بست. رهبران شورای متحده کشور هم‌چون رضا روستا، که همراه کامبخش و اوانسیان، تربیت شده‌ی مدارس کادر شوروی و نماینده‌ی کمینترن و وزارت امنیت شوروی بودند، هیچ‌کدام کارگر نبودند و از سوی دستگاه رهبری برگزیده می‌شدند. هر کارگر یا گروه کارگری که با دستگاه حزب توده موافق نبود با برچسب «نوکر امپریالیسم» منزوی و طرد می‌شد. عمده‌ی سندیکاها کارگری به زائده‌ای از حزب توده بدل شدند، که پس از شکست‌های پی در پی، به کم سواد مارکسیستی و بی‌تجربگی خود عذر نهاد. به هنگام یورش ارتجاع ایران در نخستین کودتای شاه، ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، که هدف اصلی آن تعطیل دموکراسی و فلج کردن حزب توده بود، سندیکاها کارگری نیز، چون وابسته به حزب توده بودند، همچون برف زیر حرارت سرکوب آب شدند.

خوشبختانه، پس از سر بلند کردن نهضت ملی و پیدا شدن فضای تازه تنفس سیاسی، کارگران ایران از نو سندیکاها خود را احیا کردند. اما این بار نیز هم‌چون گذشته تحت قیمومیت حزب توده قرار داشتند. کار به آنجا کشید که در حساس‌ترین زمانی که جنبش کارگری می‌بایستی در برابر استثمارگران خارجی حامی جنبش ملی و تعادل بخش جنبش دموکراتیک درون کشور می‌بود، قسمت مهم، و نه اکثریت، کارگران ایران، که تحت کنترل حزب توده بودند، با تحریکات

دور پلاتفرم‌هایی که برای اتحاد عمل زیاد است و برای تشکل حزبی کم، ره به جایی نمی‌برد. البته هر جمعی حق دارد و خوب هم هست که در صورت توافق روی موضوعاتی خود را متشکل سازد. ولی این که با این اتحادها می‌توان به پراکندگی سازمان‌ها، نیروها و عناصر اپوزیسیون برانداز پایان داد، توهمی بیش نیست.

این اپوزیسیون باید بالاخره پس از ۲۵ سال بپذیرد که این نظام از طریق حادثه‌ای غیر منتظره، طرح شعار یا خواستی هر چند به خودی خود درست، مانند طرح رفت‌وآمد و غیره، خیزش ناگهانی مردم و آروزهایی مانند آن از بین نخواهد رفت. باید این نظام را جدی گرفت و برای فعالیت در جهت سرنگونی آن، که فعالیتی نسبتاً طولانی خواهد بود، به طور جدی وارد عمل شد و خود را به ابزار مبارزه‌ی سیاسی-اجتماعی یعنی سازمان و تشکلی مناسب و با برنامه و استراتژی لازم مجهز ساخت.

هر چند این امر به خودی خود آشکار و منطقی است، ولی در شرایطی که اپوزیسیون برانداز در آن قرار دارد، نمی‌توان از بالاترین و پیچیده‌ترین سطح با آرایه‌ی تشکلی مشترک که به کمال پرداخته شده و مورد قبول همگان باشد، آغاز کرد. این امر می‌تواند نتیجه‌ی فعالیتی مشترک باشد. بنا بر این باید از سطحی پایین‌تر و همگانی‌تر آغاز کرد. این سطح عام‌ترین سطح مبارزه، یعنی سطح مبارزات دموکراتیک است. به عنوان پیشنهاد و طرحی برای بحث و گفتگو می‌توان سه شعار و خواست را برای شروع کار معین کرد: آزادی فوری و بدون قید و شرط زندانیان سیاسی (در این معنا که کسی را به خاطر نظرات سیاسی‌اش زندانی نکنند)؛ آزادی مطبوعات و انتشارات (لغو سانسور)؛ آزادی همگانی تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی، کارگری، انجمن‌ها و غیره. شرط همکاری مشترک توافقی روی خواست‌هاست و نه عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی. وابستگان و کارگزاران نظام گذشته و کنونی و تمام کسانی که مرتکب جنایت یا جرمی علیه مردم ایران در زمان رژیم گذشته یا نظام کنونی شده‌اند، نمی‌توانند در اشکال تشکلی این فعالیت‌ها عضو شوند.

با توجه به این احتمال که با انتخاب احمدی نژاد در نظر و مواضع مساعد و امیدهای واهی که دولت‌ها و احزاب کشورهای اروپایی در رابطه با جریان اصلاح‌طلبی اسلامی نسبت به دولت خاتمی داشتند و همچنین شاید در نتیجه‌ی فشار آمریکا، تغییراتی روی خواهد داد و آنان موضعی انتقادی‌تر از پیش اتخاذ خواهند کرد، امکان این که فعالیتی مشترک و گسترده بر اساس سه خواست فوق بتواند افکار عمومی را در خارج در نتیجه‌ی مبارزه‌ی ایرانیان در خارج از کشور تا بدان اندازه بسیج کند و متوجه وضعیت حاکم در ایران سازد که به ایجاد فضایی برای فعالیت مؤثرتر در ایران بیانجامد، نسبت به پیش افزایش یافته است.

اکنون این وظیفه‌ی اجزای اپوزیسیون برانداز است که برای پاسخ گفتن به شرایط کنونی به یافتن راه حل‌های مناسب و درخور مبارزه بیاندیشد و رایزنی کند. به این امید که سرانجام خود را از پراکندگی و انفعال مزمن که کمکی مؤثر در ادامه‌ی حیات این نظام نامیمون است، برهاند. قدرت نظام تا اندازه‌ی زیادی نتیجه‌ی ضعف اپوزیسیون است.

### جنبش کارگری ایران ...

در نتیجه‌ی بی‌حزمی رهبران سیاسی‌شان در قبول خلع سلاح مجاهدان، بر باد رفت، خلع سلاحی که فرمانش از سن پترزبورگ و لندن صادر شده بود.

پس از جنگ جهانی اول، این باز کارگران چاپخانه‌ها بودند که با اعتصاب فلج‌کننده‌ی خود، نه فقط حقوق خود، و از جمله هشت ساعت کار در روز، را از هیئت حاکمه‌ی ایران ستانده‌اند، بل همچنین

کارگران ندارند به نام «مستضعفان» طی بیست و شش سال اخیر ثروت‌های انسانی و طبیعی کشور ما را به غارت ببرند.

از روی همین بدبینی‌ها بود که در روزگاران انقلاب چه بسیار از کارگران ایرانی از سازمانی‌های سیاسی دوری جستند و خرج خود را جدا ساختند. مصاحبه‌هایی با کارگران قدیمی دوران حزب توده بخوبی نشان می‌داد که اینان و فرزندان‌شان دیگر نمی‌خواستند فریب «روشنفکران» مدعی هواداری از کارگران را بخورند.

اکنون نیز کارگران ایران در رشته‌های گوناگون بدون «هدایت» سازمان‌های سیاسی و با استفاد از وضعیت تضعیف‌شده‌ی رژیم آهسته آهسته دست به تشکیل سندیکاهاى خود می‌زنند. آنان در صورتی خواهند توانست استقلال کامل خود را حفظ کنند و اشتباهات گذشته‌گان را مرتکب نشوند که خود را در اختیار رهبری‌های غیرکارگری قرار ندهند. آنان باید بتوانند با استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز، اعتصاب، نافرمانی مدنی، سازماندهی، افزایش آموزش‌های سیاسی خویش، اوضاع را چنان تغییر دهند که به سود سازمان‌های سیاسی نیز تمام شود. دمکراسی بدون سندیکاهاى مستقل از سازمان‌های سیاسی میسر نیست. اگر بتوان درسی از کشورهایی گرفت که در آن‌ها دمکراسی سیاسی وجود دارد، همین است که سندیکاها باید مستقل از احزاب باشند. این مانع از آن نمی‌شود که هواداران کارگران، با استفاده از امکانات موجود در جهان دمکراتیک، حمایت‌های معنوی و عملی سندیکاهاى باتجربه را به سود آنان جلب کنند.

در افق جدید ایران، در کشوری که سرمایه‌داران و قشرهای وسیع مشغول در رشته‌های غیرتولیدی (معروف به «خرده بورژوازی» شهری) از پترودولار بهره‌مندند، تنها کارگران، کارمندان جزء، معلمان، صنعتگران (چه زن و چه مرد) و سندیکاهاى مستقل و دمکراتیک آنان هستند که می‌توانند با کاربرد همه‌ی شیوه‌های مسالمت‌آمیز و پیگیرانه مبارزه رژیم را به بحران سیاسی بکشانند و سرانجام به عمر آن پایان دهند، در راه بهروزی جامعه گام بردارند و ترفندهای «ناجیان خارجی» را عقیم گذارند. مادامی که «خرده بورژوازی» متمتع از پترودولار می‌تواند به این بیندیشد که «خدا» کریم است و از این ستون به‌آن ستون، از رفسنجانی به خاتمی، و از خاتمی به احمدی‌نژاد، فرج است، تغییری پویا در ایران رخ نخواهد داد. هنر نیروهای مترقی در تغییر جهت تفکر پوچی است که «از این به آن ستون فرج است» فکر می‌کند.

### چند نکته درباره ...

در مناطق اشغالی و حتی در سرزمین اسرائیل مورد حمله قرار داد و به اسرائیلیان فهماند که در درازمدت نمی‌توانند از «امنیت» برخوردار باشند. باین ترتیب برای شارون دو راه بیشتر نماند. یا باید به اشغال نوار غزه پایان می‌داد و یا آن که باید با تحمل هزینه‌ای کلان به سیاست اشغال خود ادامه می‌داد که حتی برای نزدیک‌ترین متحد اسرائیل، ایالات متحده و جورج دبلیو بوش نیز که با شعار «دمکراسی برای خاورمیانه» کوشید حمله نظامی به عراق را توجیه کند، قابل پذیرش نبود.

بیشتر ساکنین ۲۱ شهرکی که در نوار غزه تأسیس شدند، وابسته به‌جناحی از جنبش یهود می‌باشند که بر این باور است نوار غزه نیز بخشی از «سرزمین مقدسی» می‌باشد که خدا به اسرائیلیان هدیه داده و بنابراین حق آنان است که در سرزمین خداداده خویش ساکن شوند. بخشی از این جنبش که در نژادپرستی روی فاشیست‌های آلمان هیتلری را نیز سفید کرده، خواهان اخراج تمامی اهالی عرب‌تبار از اسرائیل و مناطق اشغالی است، تا بتواند دولت یهود ناب خود را متحقق سازد. اگر ملاحظات بین‌المللی نبود، این جوجه فاشیست‌ها اعراب ساکن در این مناطق را قلع و قمع کرده بودند.

نوار غزه دارای طولی برابر با ۴۵ کیلومتر و عرضی بین ۵ تا ۱۰ کیلومتر است و در آن ۱،۳ میلیون فلسطینی که نیمی از آنان از

کیانوری و شرکایش رو در روی نهضت ملی ایستادند، و آن را در نبرد هستی و نیستی با قدرت‌های امپریالیستی جهان آنقدر تضعیف کردند که سرانجام به زانو در آمد. سرکوب نهضت ملی، داغان کردن حزب توده و طبیعتاً اضمحلال سندیکاهاى کارگری را در پی داشت. اگر اتحادیه‌های کارگری از استقلالی حتی نسبی برخوردار شده بودند، می‌توانستند تا حد زیادی دست آوردهای سندیکایی و ادامه هر چند ضعیف آن را حفظ کنند. اما افسوس که این اهرم حق طلبی خود کارگران و تعادل بخشی به قوای سیاسی برای تأمین دمکراسی نیز بر باد رفت.

بین ۲۸ مرداد و آغاز انقلاب ۱۳۵۷ حرکت‌های کارگری قطع نشدند و هر بار که کارد به استخوان کارگران می‌رسید، کارگران صدای حق طلبانه‌ی خود را بلند می‌کردند. سندیکاهاى دولتی، که به‌مشاورت وابسته‌های کارگری سفارتخانه‌های بریتانیا و آمریکا اداره می‌شدند، آن‌چنان با بی‌اعتنایی کارگران روبرو می‌شدند که به جرئت می‌توان گفت که کارگران ایران این بار دیگر فریب «رهبران» برخاسته از بیرون جمع خود را نمی‌خوردند.

جنبش انقلابی ضد پهلوی که از آغاز سال ۱۹۷۷ شروع شده بود آهسته آهسته جان می‌گرفت، اما نمی‌توانست هم‌اورد بزرگی در برابر رژیم باشد. آن هنگام که کارگران ایران، به‌ویژه کارگران نفت، وارد پهنه مبارزه‌ی سیاسی شدند، ناقوس مرگ رژیم نواخته شد. خوشبختانه جنبش کارگری، علیرغم تبلیغات دستگاه‌های امپریالیستی نه تحت تأثیر حزب توده بود و نه تحت فرمان دیگر سازمان‌های چپ. رهبران مذهبی بسیار کوشیدند تا جنبش اعتصابی را تحت کنترل خود در آورند، اما موفقیت‌شان ناچیز بود. آنان می‌دانستند که بدون ضربه‌ی قاطع جنبش کارگری، و به‌ویژه اعتصابیون نفت، مبارزه به‌پیش نخواهد رفت، چه به رأی‌العین می‌دیدند که شاه حتی برای به‌راه انداختن تانک‌ها و کامیون‌های ارتشی‌اش ناگزیر از وارد کردن سوخت از عربستان شده بود.

متأسفانه این بار نیز، نیروهای چپ، بجای حمایت از جنبش کارگری در جهت تقویت سندیکاها، هر کدام به سهم خود کوشیدند تکه‌ای از این «طعمه» را به چنگ آورند، چه به‌راستی نه دانشی در امور تاریخ سندیکایی داشتند و نه گریبان خود را از بدآموزی‌های توده‌ایستی در مورد کنترل اتحادیه‌های کارگری توسط «حزب» رها کرده بودند.

تمام کوشش‌های مستقل گروه‌های سیاسی در جهت حمایت سندیکاهاى کارگری در جهان برای کارگران ایران و رساندن مدد عملی به آنان بایکوت شدند. حتی هنگامی که وجوهی از کارگران آلمانی برای کارگران نفت ایران جمع آوری شد، حامل وجوه خودسرانه و بخاطر کسب وجاهت نزد گروه‌های چپ، پول‌های ارسالی را در میان گروه‌های چپ پخش کرد. سرعت از این بی‌شمارانه‌تر در آن روزهای حساس میسر نبود. «روشنفکرانی» که قرابتی با کارگران ندارند و در پی هر شکست کارگری گلیم خود را از آب بیرون می‌کشند و کارگران را در وضع نابسامان خود رها می‌کنند، همانند کیانوری، تنها در پی یک هدف هستند - قدرت. و داستان حزب توده از نو تکرار می‌شود.

اگر چنین «روشنفکران» مدعی دفاع از کارگران دانش سیاسی لازم را می‌داشتند، بجای کشاندن کارگران به زیر کنترل ایدئولوژیک خود و استفاده‌ی ابزاری از آنان برای مقاصد سیاسی خود، که چیزی جز کسب قدرت نبود، از قدرت سیاسی-مذهبی در حال زایش حمایت نمی‌کردند، بل بجای آن به‌جنبش کارگری مدد می‌رساندند، تا خود را مستحکم کند و بتواند به عنوان بخش مهمی از نیروهای اجتماعی، و نه ابزاری در دست گروه‌های سیاسی، در برابر دیو ولایت فقیه بایستد. در چنین صورتی، سرنوشت انقلاب همان نمی‌شد که شاهد بوده‌ایم. جنبش مستحکم کارگری می‌توانست عنصر اصلی توازن قوا در ساختن دمکراسی سیاسی بوده باشد، و در مرحله‌ی بعدی دمکراسی اقتصادی را نیز تأمین کند، و نگذارد که جریاناتی که کوچکترین قرابتی با

دیواری بتونی به ارتفاع هشت متر در مناطق فلسطینی بنا کرده است که در نتیجه بیش از یک سوم از کرانه غربی رود اردن از دیگر مناطق فلسطینی‌نشین جدا شده است. باین ترتیب اسرائیل در پی آن است که فلسطینیان و جهان را در برابر عمل انجام شده قرار دهد و از بازپس دادن این مناطق به فلسطینیان طفره رود. و البته در این زمینه شارون و حکومت ائتلافی او از پشتیبانی جورج دبلیو بوش و بسیاری از حکومت‌های اروپائی برخوردار است. بطور نمونه این دیوانسالاری امریکا است که با پرداخت دو میلیارد دلار به اسرائیل مخارج خروج ارتش اسرائیل از نوار غزه و دادن غرامت به یهودان ساکن در آن «شهرک»ها را تأمین کرده است.

بنابراین، برای فلسطینیان راه دیگری باقی نمی‌ماند مگر آن که مبارزه خود علیه ارتش اشغالگر اسرائیل را در کرانه غربی رود اردن هم‌چنان ادامه دهند و وضعیتی را بوجود آورند که حتی «دیوار امنیتی» نیز نتواند برای «شهرک»نشینان در مناطق اشغالی سبب «امنیت» دائمی گردد. روشن است که در این مبارزه فلسطینیان از پشتیبانی اکثریت کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپا و امریکا محروم خواهند بود، زیرا این بخش از «جهان متمدن» بر این باور است که مبارزه رهائی‌بخش فلسطینیان بخشی از تروریسم اسلامیستی است و در نتیجه باید آن را سرکوب ساخت. فلسطینیان با امکانات محدودی که در اختیار دارند، توانستند اسرائیل را از نوار غزه بیرون رانند و بطور حتم قادر خواهند شد این حکومت متجاوز را که قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند و به مصوبات شورای امنیت سازمان ملل اعتنائی ندارد، زیرا از حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده و کشورهای امپریالیستی اروپا برخوردار است، سرانجام از سرزمین خویش بیرون رانند و شرافت و آزادی خود را بدست آورند. وظیفه ما است که با همه‌ی توان خود از این مبارزه عادلانه پشتیبانی کنیم.

## جنگ جدید ...

### با تمام وجود

یک جمع بندی تازه و وقیحانه از پدیده جنگ. اکنون دیگر با جنبش ۶۸ هپی‌ها سروکار نداریم که می‌گفتند: «عشق بورزید، جنگ نیافرودید». امروزه عشق و جنگ یک جفت عاشق به شمار می‌روند. «یکدیگر را با تمام وجود بیوسیم». جنگ خود را در کسوت هدیه‌ای عاشقانه عرضه می‌کند. جنگ، مرگ، شهادت و اجساد قطعه‌قطعه شده برجای نمی‌گذارد بلکه عطر دل‌انگیز، رایحه فریبنده عشق. اعلان جنگ چیزی نیست مگر ابراز عشق. جنگ به مثابه عارضه شهوانی مهر الهی.

### نقصان

نظریه خدا، دلیل وجود خدا است. «این نشانه آن است که هنرمند خالق هنر خویش است» (دکارت)  
خدا موجودی است کامل، زیرا ساخته شده نیست، بلکه از ازل وجود داشته است.  
او موجودی است جاودانه زیرا ایده بی‌پایانی از او نشأت گرفته است.  
خدا: برترین روشنی. «نظریه‌ای مطلقاً واضح و روشن» (دکارت).

پدران دیانت، یک نکته را فراموش کرده‌اند: آنان توجه نکردند که سه خدای یگانه وجود دارد، یکی در سه تا، سه تا در یکی. این حسادت و رقابت خشن سه‌جانبه، ظاهراً نقص خدا است. دلیل این افول در جنگی نهفته که خدایان توحیدی بر علیه یکدیگر اعلام می‌کنند و انسان‌ها را به این غرقاب می‌کشاند. فریاد آرتادس که به ثوبو نزدیک می‌شود، ناظر

آوارگانی هستند که از اسرائیل رانده شده‌اند، زندگی می‌کنند. ۵۰ درصد جمعیت فعال بیکار است و بهمین نسبت نیمی از اهالی نوار غزه زیر خط فقر بسر می‌برد. اسرائیل برای آن که بتواند «امنیت» ۸۵۰۰ یهودی ساکن در این منطقه را تأمین کند، یک سوم نوار غزه را دائماً در اشغال خود داشت و باین ترتیب محدوده زندگی فلسطینیان را بسیار تنگ ساخته بود. با «آزادی» نوار غزه هر چند شرایط زندگی فلسطینیان ساکن در این منطقه بهتر خواهد شد، اما نوار غزه هم‌چنان یکی از پر تراکم‌ترین منطقه جمعیتی جهان باقی خواهد ماند.

دیدیم که جنبش مقاومت فلسطین سبب شد تا شارون و حکومت ائتلافی او به بیرون رفتن از نوار غزه تن در دهد، اما نه باین خاطر که شارون و حکومت ائتلافی او واقعاً در پی «صلح» با فلسطینیانند. نگاهی به کارنامه شارون نشان می‌دهد که او یکی از بنیانگذاران و حامیان جنبش «شهرک‌نشینی» در مناطق اشغالی بود. هنگامی که باراک با عرفات به مذاکرات «صلح» دست زد، شارون از اسرائیلیان خواست که تمامی بلندی‌های مناطق اشغالی را تسخیر کرده و در آنجا «شهرک سازی» کنند تا این مناطق برای همیشه جزئی از سرزمین اسرائیل باقی بماند. او برای آن که نشان دهد تمامی اورشلیم «پایتخت ابدی» اسرائیل است، به منطقه مسجدالاقصی رفت که بر ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده است و باین ترتیب سبب شعله‌ور شدن مجدد جنبش انتفاضه گردید که هنوز نیز ادامه دارد.

شارونی که در دوران اشغال لبنان زمینه را برای کشتار پناهندگان فلسطینی در اردوگاه‌های شتیلا و صبرا فراهم آورد، اینک ارتش اسرائیل را از نوار غزه بیرون می‌برد تا بتواند کرانه غربی رود اردن را بهتر تحت کنترل خود داشته باشد و در این منطقه با شدت هر چه بیشتر به گسترش «شهرک»هایی که وجود دارند، دامن زند. بهمین دلیل نیز حکومت ائتلافی اسرائیل خروج از نوار غزه را به مثابه اقدامی یک‌طرفه انجام می‌دهد تا مجبور نشود با فلسطینیان بر سر قرارداد «صلح» چانه زند، زیرا هدف اسرائیلیان «صلح» با فلسطینیان نیست و بلکه رها ساختن مناطقی است که ادامه اشغال آن برای دولت اسرائیل پر هزینه است تا بتوان اشغال مابقی مناطق فلسطینی را با هزینه کمتری ادامه داد.

در کنار نوار غزه حکومت ائتلافی اسرائیل تصمیم گرفت از ۱۲۴ «شهرکی» که در ۳۸ سال گذشته بطور غیرقانونی در مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن بوجود آمده‌اند، تنها ۴ «شهرک» را تخریب کند، آن هم چهار «شهرکی» که از دیگر «شهرک»ها پرت افتاده‌اند و نمی‌توان آنها را با کشیدن «دیوار امنیتی» از مناطق فلسطینی جدا ساخت و با هزینه مالی و انسانی اندکی هم‌چنان زیر سلطه خود نگاه‌داشت.

در ۱۲۰ «شهرک» باقی‌مانده نزدیک به ۲۵۰ هزار یهودی زندگی می‌کنند و شارون و دیگر دولت‌مردان اسرائیل بر این باورند که این مناطق باید برای همیشه به سرزمین اسرائیل ملحق شوند.

بر اساس قرارداد اسلو، کرانه غربی رود اردن به سه حوزه تقسیم شده است. بخشی که در آن «شهرک»های یهودی‌نشین قرار دارند، باید تا امضاء «قرارداد صلح» بطور کامل تحت کنترل اسرائیل باقی می‌ماندند. به استثنای اورشلیم شرقی، دیگر شهرهای فلسطینی در کرانه غربی رود اردن باید تحت کنترل حکومت خودگردان فلسطین قرار می‌گرفتند و مناطق روستائی از نقطه‌نظر اداری باید توسط حکومت خودگردان اداره می‌شدند، اما از نقطه‌نظر نظامی باید تا امضاء «قرارداد صلح» زیر سلطه ارتش اسرائیل باقی می‌ماندند.

با شعله‌ور شدن جنبش انتفاضه اسرائیلی بسیاری از شهرهای فلسطینی را دیگر بار اشغال کرد و در رام‌الله حتی ساختمان‌های حکومت خودگردان فلسطین را بر سر یاسر عرفات خراب نمود تا او را به ترک کرانه غربی رود اردن مجبور سازد. از آن زمان تا به‌اکنون اسرائیل برای «تأمین امنیت» این «شهرک»ها که برخلاف تمامی قراردادهای بین‌المللی و میثاق سازمان ملل متحد در مناطق اشغالی تأسیس شده‌اند،

خدایان نوعی خواست آناشیشستی دارند از همان نوع ماکس استیرنر. هریک می‌خواهد یگانه باشد. هریک مدعی است که حق ازلت و وحدانیت از آن او است. «من ملک خود هستم، من لذت خود هستم».

چه چیزی مانع از آن است که خدا از من خویش لذت ببرد؟ دو خدای دیگر. چرا؟ زیرا می‌کوشند مرا با خویش یکسان کنند، مرا تغییر و با خود تطبیق دهند، آزادی‌ام را برابند و مرا محدود کنند. دو خدای دیگر، خود را جایگزین منیت من می‌کنند. آنان تنها یک هدف دارند، مرا ناچار سازند. «آنان محدودیت من هستند، بردگی من» (استیرنر). چگونه می‌توانم آزادی و سیادت الهی خود را بازیابم؟ آنگاه که خدایان متجاوز را سرکوب کنم. به چه وسیله؟ هنگامی که حامیان آنان را به جنگ بکشانم. تحریکشان کنم که یکدیگر را بکشند و آنان را به آخرین کشتارگاه هدایت کنم.

### جهانی‌سازی قربانیان

جهانی‌سازی بازار اعتقادات، همواره جنگجو تولید می‌کند. جنگجویانی از همه نوع: جی‌آی‌ها، دریایی‌ها، فدائیان خلق، مجاهدین، جهادیون، تعمیدشدگان، لاشه‌کشان، گه‌پمپی‌ها، کفش‌بمی‌ها، سوپرتروویست‌ها، گارسون‌ها، پرنده‌ها، شهادت‌طلب‌ها، آدامس‌خورها، قدیسین، فرشتگان، بدوی‌ها، در لباس کار با زلف‌های فرخورده، در لباس‌های پشمی، با کلاه‌های یهودی به مثابه نان مقدس، با فراک‌های دم‌دار به مثابه مشخصه‌ هواداران پزارو، توره‌روها با آهنگ رقص‌شان، با ردای روحانیت کاتولیک، با دشداشه، با چادر، خلبانان قفقازی.

جنگ‌جویان پاپ، جنگ‌جویانی در کسوت کشیش‌ها، اسقف‌ها، موعظه‌گران، راهبه‌ها، خدام کلیسا، خاخام‌ها، امامان، ملایان، آیت‌الله‌ها. دهان‌ها پر از آیات تورات، انجیل، سوره‌های قرآن، همه جا کشتارگاه، فرش‌هایی از بمب انسانی. زنده باد مرگ، قربانیان جهانی شده. خلسه جنون‌آمیز، آدم‌خواری عمومی.

### انرژی انتحاری

همچون فرورفتگی میان دو موج توفان، وحشت و هراس در میانه آسمان سایه گسترده است. قرن بیست و یکم دیگر قرن بازداشت‌گاه‌ها نیست بلکه قرن اردوگاه‌های پناهندگی است؛ انسان‌هایی که از زیر باران بمب فرار کرده و همه چیز خود را از دست داده‌اند. خلق‌های وحشت زده در چادرهای امدادی «در ماتحت شتر» (بوش).

جنگ‌های جدید، خود را قطعه قطعه می‌کنند، اتمیزه می‌شوند. دیگر تنها دولت‌ها نیستند که اعلان جنگ می‌دهند، بلکه همچنین، سروران، شبکه‌ها، خاندان‌ها، خلق‌ها، عقاب‌ها، شارلاتان‌ها و مافیایی‌ها نیز.

این عوامل ناهمگون و ناشی از اوضاع زمانه، موقعیتی را پدید می‌آورند که انسان در منجلااب گناهان خویش به طور کامل غرق شده و یکسر به قعر جهنم سقوط کند. رسوباتی بر سبیل تصادف، بی هیچ کنترلی. اعلان جنگ به زندگی، اعلان جنگ به خود. عملکرد این قومیت‌ها بر اساس اعتقادات مذهبی‌شان است. دیگر نیازی به انرژی اتمی نیست؛ بجای آن انرژی انتحاری به وفور موجود است. بمب‌های انسانی در برابر بمب‌های تکنولوژیک. نفرت از زندگی؛ ستایش مرگ. انسان «بودنی برای مرگ» است همانگونه که هایدگر گفت اما نه به آن معنا که وی درک می‌کرد. برای او مرگ، آغازگر هستی انسانی است. آنرا تکمیل می‌کند و بدان واقعیت می‌بخشد، پس این به معنای واقعیت، پایان‌پذیری و پیوستگی آن با زمان است.

«بودن برای مرگ» امروزین چیزی برای از دست دادن ندارد، تنها می‌تواند بدست آورد. اوج قربانی شدن خلبانی که در نامتناهی سقوط می‌کند، همچون پرش انسانی در خلأ، قربانی جاویدان. یگانه شدن زندگی، بازگشت نفرت به سوی خویش. سقوط تا نهایت رذالت. انرژی

بر این معنا است: «آیا خدا یک «وجود» است؟ اگر چنین باشد پس وجودی گه است».

### لرزش

جنگ خدایان چه اثری بر جنگ انسان‌ها برجای می‌گذارد؟ در امواج، در لرزش‌های وحشتناک. این‌ها اساس هستی خدایی است. خدایان انسان‌ها را مغناطیسه می‌کنند. لرزش بدین معنا است که جنگ پیش از جنگجو می‌رسد، پیشاپیش وجود دارد. در حقیقت جنگجو نیست که با نیروی بدنی خویش قتل عام می‌کند بلکه این خدا است. جنگجو، تنها یک کارگزار، یک مفسر، یک معتمد است: «خدا به نوایی آهسته با او سخن گفت» (هوگو).

این یک هاله است؛ چیزی فراتر از یک هاله نیست. هاله‌ای گسترده بر فراز بازار جنگ. فصل جدیدی از تاریخ گسترش تروریسم، گرد مرگ، توفان صحرايي.

جنگ انسان‌ها، تنها برملا شدن و پرده برداشتن از جنگ بزرگان نامرئی و ناملموس توحیدی است. ورود به جنگ برای انسان‌ها به مفهوم تأثیرپذیری از این هاله الهی و جذب بدن می‌باشد. جنگ از آسمان نازل می‌شود و جنگجو پیامبر او است.

آنگاه که جنگ توحیدی پای بر زمین می‌نهد، هستی‌اش تغییر می‌یابد و به جنگ بنیادگرایانه انسانی بدل می‌شود. این مرز در نوردی نامحدود، نه در یک خط مستقیم. بلکه به گونه‌ای توهم‌برانگیز صورت می‌گیرد. چنان وانمود می‌شود که جنگ انسان‌ها ربطی به جنگ خدایان نداشته و هیچ مخرج مشترکی با آن ندارد. چرا؟ زیرا این تأثیر در یک تناسخ دوگانه به منظور قطع ارتباط با منشا صورت می‌گیرد، چیزی در حد هدیان. بین علت و تأثیر، گذرگاهی نیست، بلکه مسخ، مفتونی، فشردگی و سرگیجه. جنگ انسان‌ها همچون یک هنر گس، یک هنر بکر، بازنمایی نشئه بی‌بنیان جنگ خدایان است. دیوانه‌وار سرگردان است، می‌جوید، درهم می‌ریزد و بی‌محابا توهم می‌گسترده. تنها یک حفرة گشاده است، بازنویسی جنگ خدایان یگانه.

### رؤیا

رؤیای خدای دیوانه؛ ویرانی به مثابه آزادسازی سرشار از مهر و شور. چرا؟ زیرا بشر بزرگ‌ترین قربانی است. پاک‌سازی انسان در سطح جهان. مهیاگر نخستین آئین مذهبی بزرگداشت مردگان؛ فوران عارفانه آتش‌فشان عشق.

از این غوغای آتشین و خونبار، از این قتل‌عام انسانی، نهال پر رمز و راز و بارور عشقی فراگیر سرمی‌زند.

### نیک و بد

چه بنیان‌هایی می‌توان برای پدیده‌های نیک و بد قائل شد؟ این مبانی دارای چه ارزش‌هایی هستند؟

پدیده‌های خیر و شر، ارزش‌های مطلق نیستند، بلکه تنها توازن قوا را باز می‌نمایند. بر اساس تعلق‌شان به حوزه مسیحی، اسلامی یا یهودی، از یکدیگر متمایز می‌گردند. در واقع، ارزش خیر/ شر ما را به تمایز بین مؤمن / کافر رهنمون می‌گردد. مؤمنین، خود را نیک و کافران را بد ارزش‌گذاری می‌کنند. «شرارت دشمن، ما را ناچار از جنگی برحق می‌نماید» (سنت آگوستین). این‌شناسه هیچ ربطی با اصول اخلاق ندارد. برای خدای محمد آن چیزی شر است که برای خدای مسیح، خیر محسوب می‌گردد و خدای موسی آن را بد می‌انگارد که برای خدای محمد نیک به شمار می‌رود و به همین ترتیب. همه چیز به موقعیت شخصی مربوط می‌گردد که با پدیده برخورد می‌کند. و جنگ خدایان بر سر آن است که چه کسی باید از دیگری فرمان برد.

### آناشیشی الهی

حقیقت جهان در آن نهفته است. مزد واقعی هستی او است. تنها دولت‌های مقوایی هنوز تحت سیطره قوانین و آئین‌نامه‌ها قرار دارند. آنان به این فریب‌کاری نظم می‌دهند. حقیقت در جای دیگری نهفته است چنانچه همه می‌دانند: در جنایات، در وحشی‌گری‌ها، سخن آخر آنکه، جهانی‌سازی اقتصاد، طلیعه جهانی‌سازی اعتقادات است. و جنگ مافیایی، تقلیدی است از جنگ خدایان.

### مافیائی‌ها

چه کسی بر Off-shore حکم می‌راند؟ مافیای مالی. به هر سوی جهان می‌تازند، با یک چرخش دست، اینجا و آنجا ویرانی می‌آفرینند و از برابر دیدگان محو می‌شوند. حمله هوایی به وال‌استریت، لندن، هنگ‌کنگ و هر جای دیگر.

مافیایها موجودات خارجی نیستند، در خارج از سیستم قرار ندارند بلکه درست در میان آنند. سیستم را دفن نمی‌کنند؛ برعکس، آن را بنا می‌نهند. ضد نظم نیستند بلکه خود، نظم جهانی‌اند.

این سرمایه‌های حاکم، باندهای الیگارشی، به دنبال خواست‌های آنارشیستی نیستند، آنان طبق اصول هیرارشی و بر اساس روح کاست خویش عمل می‌کنند و به مانند سلطه خدایی، وحدت خویش را پاس می‌دارند. اتوریته، سنت، احترام‌گذاری، ادب. «بعد از شما عزیزم». مافیایها در سایه، معامله می‌کنند، در تاریکی. بی‌سروپاهایی «با پوزه‌های متبسم» (نیچه). با آنان همه چیز می‌پژمرد. آنان چشمه‌ها و دریاها را می‌آلایند. همه چیز برایشان کلاه‌برداری است و بازار.

### درندگان

جامعه پُست مدرن قربانی درندگان می‌شود. مافیایها برای بدست آوردن سهمی از قدرت، یکدیگر را می‌درند گویی همه غوغاها بر سر تکه‌ای گوشت است که کسی در باغ وحش، درون قفس درندگان می‌افکند. آنان حرمت سروان را پاس نمی‌دارند بلکه بیشتر در پی نابودی یکدیگرند و می‌خواهند پاشیده شدن مغز و خون بر دیوارها را نظاره کنند. اشتیاق وافری به این امر دارند و تنها در نفرت از دیگران، تایید خویش را می‌جویند. اما این نفرت به سوی خویشتن خودشان نیز باز می‌گردد. هنگامی که به روی یکدیگر استفراغ می‌کنند، خود را قورت می‌دهند. روابط انسانی، به مثابه گورستان بزرگ تیرباران شدگان. آنان از چشمه رذالت، مست می‌کنند تو گویی آب زلال می‌نوشند. هرچه پس‌تر باشند، خود را برای برکشیده شدن، کسب بزرگی و عروج به آسمان‌ها شایسته‌تر می‌پندارند. هیچ چیز برایشان گوارتر از غلطیدن در پستی‌ها نیست. این امر تزکیه‌شان می‌کند و احساس نزدیکی به خدا را در آنان می‌افزاید. هرچه بیشتر با خود بدرفتاری کنند، خود را محترم‌تر می‌بینند. لذا چیزی جز عشق و شوق پست بودن در برابر خویش، برای‌شان وجود ندارد.

### یک خانواده مشترک

هر سه خدای یگانه در شرایطی هستند که بتوانند یکدیگر را درک کنند و یا نسبت به هم نفرت ورزند. آنها نشئات گرفته از یک مبداء، یک ریشه و یک خانواده‌اند. واژه گان همگونی را نشخوار می‌کنند و از متون مقدس، یکسانی مشروعیت خویش را می‌گیرند. آنان عشق را تنها بر لب می‌رانند و شخصیتی تقریباً یکسان دارند: سمی، کینه‌توز، آشتی‌ناپذیر، متکبر، دمدمی مزاج با جنونی بی‌حدومرز که خود را محور عالم تصور می‌کنند. خواستار مرگ و نابودی همه مخالفین خویش می‌باشند. اسطوره‌های اغراق آمیزشان یک شکل و یک قواره‌اند. درست به سبب همین همگونی است که اینچنین به یکدیگر نفرت می‌ورزند. این همه مشابهت برایشان غیرقابل تحمل است. هریک براین باور است که دیگری او را تاراج کرده و «من» او را دزدیده است. هرکدام بر آن است که یگانه باشد اما در مقابل دو بدل قرار دارد. دو دلقک که

انتحاری تجلی خود را در عرفان می‌یابد. اتحاد جدید: سوپر تروریسم و عرفان.

عرفان چیست؟ خدا خود را در نور عشقی درونی متجلی می‌سازد. جدایی میان عاشق و معشوق وجود ندارد. «خدا حضور دارد و شادی بی پایان است» آنچنان که برگسون گفت. لذت بی‌پایان جاودانگی.

خلبان جان را فدا می‌کند تا خدای خود را باز یابد. برای آنکه با خدا یگانه شود، باید کافران را قربانی کند. مسئله، پاک‌سازی است. تلاشی برای فدا کردن کامل خویش. هرگاه کافران را بکشد و خود را نیز فدا کند، جهان را می‌پالاید و با خدای خویش مرتبط می‌گردد. یگانه شدن، می‌طلبد که انسان، نه تنها خدای مؤمنین بلکه مؤمنان را نیز قربانی کند. قربانیانی از هر دو سو.

ترور به نشانه عشق بزرگ به خدا. حماقت خدا به انسان بازمی‌گردد. چشم او تنها به خدا است. این خشم فقط انسان را نشانه نمی‌گیرد. این تک‌صدایی خدا است. سوپر تروریست، چیزی برای گفتن ندارد، در او خداست که سخن می‌گوید و عمل می‌کند. این کشتار نمی‌تواند با موازین حقوق بشر ارزیابی شود چرا که تنها رابطه‌ای مطلق با خدا است. قربانی کردن خویش از طریق دیگران، راه ذوب شدن در خدا را هموار می‌سازد. پژواک اسطوره ابراهیم. اینک ایمان به خدا از هر تعقلی نیرومندتر است. گناه‌آلودگی پنهان ایمان. بی‌مسئولیتی مطلق در برابر انسان. حماقت مطلق در برابر خدا.

اما این به کدام خدا مربوط می‌شود؟ به خدای همه زشتی‌ها. خدای آدم‌خواری که فرزندان را می‌بلعد. پدر دیوانه‌ای که تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن اینکه فرزندان همه چیز را در راه او قربانی کنند، خود را به مثابه یک موجود، انکار کنند و همه آن چیزی را که از انسانیت در درون‌شان نهفته، از خود دور سازند. بنیان‌گرایی انسانی، بیانگر تقدیر مقدر و ویرانگر الهی است که در توحش آن می‌خروشد. خدا به مثابه خدای عشق، خود را در امتزاج **انهدام - پاک‌سازی** می‌بیند. خدای جلادی که خود را جلاد نمی‌داند. مرگ تحریف می‌شود؛ ضربه خنجر است در تاریکی، درونی است، از خود هستی نشئات می‌گیرد. «شما نیستید که می‌کشید بلکه این خدا است» قرآن چنین می‌گوید و اسرار را برملا می‌کند. خصوصی‌سازی و شخصی کردن اتاق‌های گاز که در آن هرکس، خود و دیگران را شکنجه می‌کند. یک خودکشی به عنوان قربانی که در حمام خون جنون خدایی اهدا می‌شود. «آنان را که در راه خدا به خاک افتاده‌اند، کشته مپندارید که آنان زنده‌اند اما شما نمی‌دانید» (قرآن)

### خارج ساختن پول

«Off-shore» از سوی جریان‌ات گندمالی به گونه‌ای آثرو دینامیک، شکل می‌گیرد، حفر می‌شود و مصلوب می‌گردد. هنگامی که این جریان‌ات به آن وارد می‌شوند، تغییر شکل می‌دهند. «خروج پول» درهای جهنم را به سوی بهشت می‌گشاید. جاروب کننده است، پاک و درخشان می‌کند جهان را.

سحر سیاه این پدیده، سفیدی، بکارت، خلوص، درخشندگی و معصومیت بازپس می‌دهد. ماشینی که می‌لرزد و الوهیت می‌بخشد. بدون سیستم Off-shore، بازار گندمالی جهانی، می‌پوسد، می‌خشکد و فلج می‌گردد. از طریق پول‌شویی، رونق حاصل می‌گردد. آنچه که بالا کشیده شده و اخاذی گردیده، به تملک حقانی بدل می‌گردد؛ کثافت، طلای ناب می‌شود. دولت‌ها سعی دارند که با آن مبارزه کنند یا چنین وانمود می‌کنند. اما خود، نیک می‌دانند که جهان به این سیستم نیاز دارد تا بازار، جریان روان خود را داشته باشد زیرا دینامیسم سرمایه جهانی حقیقتاً در این امر نهفته است همانگونه که برادل آنرا بازساخت.

مرکز تجارت، والستریت یا شهر نیست بلکه در مجمع‌الجزایر Off-shore واقع می‌باشد. یک مجمع‌الجزایر پنهان، سحرآمیز و غبارآلود.

روح سپاه دشمن را مورد هجوم قرار داد، آنان را به جایی کشاند که به تردید دچار شوند، و چنان ضعیف‌شان کرد که ضربه بی‌محابا را بپذیرا کردند.

جنگ به شیوه کلاوزه‌ویتس در مقابل جنگ به شیوه سون تسو قرار دارد؛ کشتار خدایان جای استراتژی هوشمند انسانی را می‌گیرد. اینک اما -دریغ- چنان می‌نماید که طرح خدایان، این کشتار بیرحمانه، بی‌هیچ زحمتی پیروز شده است.

### هدیان

آنان دیوانه شده‌اند. چه کسانی؟ الله، یهوه و گاد. این انسان‌ها نیستند که هدیان می‌گویند بلکه خدایان یکتاپرستان. آنها حریص خون انسانند، تنها مرگ سیرشان می‌کند.

پیش از این در طول تاریخ، هرگز خدایان به چنین نقطه اوجی از جنون نرسیده بودند. خدای عیسی، موسی و محمد، ناکهان از خود نفرتی غضبناک بروز دادند تا شهوت قدرت خویش را ارضا کنند و بازار جهانی شده اعتقادات مذهبی را به تملک خویش درآوردند. موسی گفت: «خدا یک سوپر تروریست است». مسیح اخطار کرد: «من نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر را».

ظاهراً هیچ چیز جلودار آنان نیست. یکدیگر را می‌کوبند و مؤمنین را برمی‌انگیزند که یکدیگر را بکشند؛ تا آخرین بازمانده.

ادامه دارد

### پارادیکم امر به معروف ...

پشتیبانی می‌کردند، در برابر قوه قضائیه تنها گذاشت و در برابر دستگیری و زندانی ساختن آنان سکوت کرد، آن‌هم با این استدلال خنک و بی‌مزه که او هوادار «حکومت قانون» است و در مقام رئیس قوه مجریه نمی‌تواند در امور قوه قضائیه دخالت کند. اما او فراموش کرد به مردم بگوید که این قوه قضائیه بود که با نفی حقوق شهروندی مردم که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز قید شده‌اند، مبنی بر «آزاد» بودن مطبوعات و ممنوع بودن «سانسور»، قانون‌شکنی می‌کرد. با توجه به آن وضعیت، این از وظائف رئیس جمهور بود که برای جلوگیری از قانون‌شکنی قوه قضائیه به مجلس رجوع کند تا با تصویب قوانینی روشن و صریح به قوه مجریه این امکان را بدهد که بتواند جلوی ترک تازی‌های قوه قضائیه را بگیرد. اما دیدیم که خاتمی چنین گامی را برنداشت، زیرا در نهایت او نیز آخوند است و مسلمان و خواهان سلطه‌گری روحانیت در ایران.

۲- احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور کنونی براین باور است که «مردم بخاطر دمکراسی انقلاب نکردند»، در حالی که با رجوع به تاریخ می‌توان دریافت که شعارهای نهائی انقلاب ۱۳۵۷ عبارت بودند از «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی». و می‌دانیم که آزادی و دمکراسی جدا از یکدیگر نیستند. انسانی نسبتاً آزاد تنها در جامعه‌ای دمکراتیک می‌تواند وجود داشته باشد که در آن حکومت مجبور است نه تنها به حقوق شهروندی مردم احترام گذارد، بلکه موظف به دفاع از آن است، زیرا حکومتی که با رأی مردم برگزیده می‌شود، بنا به روایت آبراهام لینکلن، رئیس‌جمهور امریکا که علیه زمینداران برده‌دار ایالات جنوبی کشور خویش جنگید و بر آنان پیروز شد و برده‌داری را در ایالات متحده از میان برداشت و سرانجام بهمین خاطر نیز به‌دست یکی از هواداران متعصب برده‌داری کشته شد، حکومت دمکراتیک چیز دیگری نیست، مگر «حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم». روشن است که بدون دمکراسی از آزادی هم خبری نیست.

پس کسی که در مقام «ریاست جمهوری» مدعی می‌شود که انقلاب به‌خاطر دمکراسی رخ نداده است، باید در پی ساختار سیاسی دیگری

تقلیدشان به مثابه مبارزطلبی و هتک حرمت او به شمار می‌رود. برای موجودی چنین مغرور و ضربه‌پذیر که تردیدی بر برتری خویش ندارد، این همه، زیاد است. از این رو خصلت تجاوزگری درونش فزونی یافته، بر او چیره می‌گردد. بر هر کدام مسلم است که بقای او در مرگ دیگران نهفته.

### خانواده، من از شما متنفرم

یهودیت، مذهب پدر است، مسیحیت مذهب پسر، و اسلام مذهب پدر تنی. لذا این یک خانواده زناکار است که در آن، الله، یهوه و گاد به یکدیگر نفرت می‌ورزند، هر یک دیگری را به عنوان مرتد، کافر و زندیق، تحقیر می‌کنند؛ هر کدام، مرگ دیگری را آرزو دارد. خانواده نفرین شده؛ خانواده «من از شما متنفرم».

چگونه می‌توان از این باند مافیایی رهایی یافت که پدرخوانده‌گانش، برای کسب انحصار بر بازار اعتقادات، گلوی یکدیگر را می‌برند و در این معرکه مجازند که دیگری را بدرند؟ آیا چنین کشتاری جهان را به آشوب نمی‌کشد؟ تنها چاره در آن است که کارت‌های الهی را نابود و شبکه اعتقادات را از حیظ انتفاع ساقط نماییم؛ این افیون نیرومند که همواره انسان‌ها را به قتلگاه می‌کشاند. زیرا مسلماً انسان نیاز نه به ایمان که به خلاقیت دارد. ایمان، انفعال است، مسمومیت هستی و اطاعت و بندگی است. خلاقیت در مقابل، دادوستد است، شور است و بلوا و دگرگونی. در ایمان، همه چیز تقلید است و روان‌پریشی؛ در حالی که تنها نوآوری، اکتشاف و اصالت است که می‌تواند ما را از ظلمات این شب تیره، رهایی بخشد.

### غوغا

جنگ سرد در راستای شرق-غرب تکامل یافت، جنگ گرم در تمامی جهات جهانی شد. جنگ پسامدرن، دیگر یک نقطه عطف آنچنان که کلاوزه‌ویتس جنگ را می‌شناخت نیست بلکه برآن می‌کوشد تا به یک وضعیت طبیعی بدل شود. همیشه حاضر، پنهان و آماده برای شیوع. منتظر لحظه موعود نمی‌ماند که خود لحظه موعود می‌باشد. و اگر جامعه یک غوغا است، پس جنگ، بزرگترین غوغا است. عکس‌های پیاپی همچون کاممیر طلا به‌دار یا «سی، ان، ان». دنیای تصویرهای رنگی که در آن همه چیز خودستایانه و تجملاتی است. تابلوی یکشنبه جنگ. مبتذل تا بی‌نهایت، با شعله‌های سر به آسمان کشیده‌اش، با تانک‌هایش در کویر، با کالای بجنل‌اش، با ویرانگری‌هایش، با احساس کاذبش، با افکار قلابی‌اش، و با اعتقادات عمومی شده‌اش.

جنگ قابل رؤیت نیست زیرا در همه‌جا حاضر است. جهان با جنگ قانع می‌شود و روابط دیرین انسانی به روابط جنگی بدل می‌گردند. شرایط عمومی جنگ، محیط جامعه را در آتش می‌نشانند. چرا چنین تحولی رخ می‌نماید؟ زیرا یکتاپرستان به جنگ برخاسته‌اند.

### اغفال

دو طرح جنگ در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. یکی الهی و یکی انسانی. خدایان مانند کلاوزه‌ویتس فکر می‌کنند. بنابر نظر ایشان، جنگ «نمایشی است از قدرت، و برای استفاده از آن، حدی وجود ندارد». جنگ بزرگ یعنی کشتار بزرگ. هدف نهایی باید ویرانی باشد.

جنگ انسانی به نظریه «سون تسو» پهلو می‌زند. ایده آل او این است که حکومتی ساقط گردد «بدون آنکه شمشیری به خون آغشته شود». و پیروزی کامل در آن است که سربازان دشمن سراسیمه راه فرار برگزینند پیش از آنکه جنگی آغاز گردد. اگر کلاوزه‌ویتس بر قدرت سلاح‌ها تاکید دارد، سون تسو بر اغفال دشمن پر بها می‌دهد. جنگ کامل دروغ و شایعه، مؤثرتر از انبوهی سلاح است. در ابتدا باید

برگزیده شده و موظف است از قوانینی تبعیت کند که نهادهای منتخب مردم آنها را تدوین کرده‌اند و هر آن که لازم بدانند و خیر همگانی ضروری سازد، می‌توانند آن قوانین را تغییر دهند. در جامعه مبتنی بر «امر به معروف و نهی از منکر» دین و نهادهای دینی حکومت را زیر سلطه خود دارند و «دینداران» بخود حق می‌دهند در امور شخصی دیگران دخالت و حتی با جان آنان بازی کنند، نظیر آنچه که گروه‌هایی چون «انصارالله» در ایران بدان دست می‌زدند و در آینده نزدیک باید با گسترش کارکردهای خلاف قانون آنان حساب کرد. فرق جامعه مدنی دموکراتیک و جامعه «امر به معروف و نهی از منکر» در آن است که در جامعه نخست مردم در تعیین سرنوشت خویش سهیم‌اند و در حالی که در جامعه دوم برخی از کسان که بنا بر برداشت دینی خویش خود را «مسلمان‌تر» از دیگران می‌دانند، می‌توانند علیه دگراندیشان به خشونت دست زنند و حکومتی که در چنین جامعه‌ای مستقر است، بجای دفاع از منافع عمومی، خود را موظف به حمایت از این خشونت‌گرایان می‌بیند، زیرا مشروعیت خود را از اینان و نه از مردم می‌گیرد.

۴- جامعه‌ای که در آن دموکراسی وجود ندارد، مشکلات خود را تنها با بکاربرد خشونت می‌تواند حل کند. و چنین است که حکومت کنونی ایران برای مقابله با خواست‌های ملیت‌های عرب‌تبار و کردتبار در خوزستان و کردستان به خشونت می‌گراید و می‌پندارد با کشتار، دستگیری، اعدام، شکنجه و زندانی ساختن کسانی که بخود اجازه می‌دهند خواست‌های خود را در رابطه با حقوق ملیتی و شهروندی خویش مطرح سازند، می‌تواند مشکل چندملیتی ایران را «حل» کند. و حال آن که مشکل چندملیتی بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان با خشونت و سرکوب از پس آن برآمد و چنانچه در ایرلند شمالی و باسک می‌بینیم، حتی کشورهای چون انگلستان و اسپانیا که در آنها دموکراسی وجود دارد، از حل این مشکل عاجزند و هنوز از عهده این کار سترگ برنیامده‌اند.

۵- حکومتی که مشروعیت خود را از «امر به معروف و نهی از منکر» می‌گیرد، نمی‌تواند مطبوعات آزاد و رسانه‌های همگانی مستقل را تحمل نماید و در نتیجه مجبور است روزنامه‌ها را تعطیل کند، روزنامه‌نگاران شجاعی هم‌چون اکبر گنجی را به زندان افکند و با بکاربرد سانسور از گسترش افکاری جلوگیری کند که با منافع حکومت دین‌گرای بنیادگرا سازگار نیستند. بدون وجود مطبوعات آزاد امکان کنترل نهادهای دولتی از بین می‌رود و در نتیجه فساد و ارتشاء می‌تواند در همه شئون اجتماعی ریشه دواند، امری که مردم ایران روزمره شاهد آنند. برعکس در جوامع دموکراتیک وجود مطبوعات و رسانه‌های همگانی آزاد و مستقل به مثابه بخشی از نهادهای کنترل اجتماعی تأثیری تعیین‌کننده بر کارکردهای حکومت و سلامت اجتماعی می‌گذارند.

با توجه به آنچه رفت، می‌بینیم که با آغاز ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نه تنها به‌دامنه دخالت‌گری بدنه نظامی رژیم در سیاست افزوده شده است، بلکه هم‌گام با آن پارادایم‌هایی که در دوران خاتمی مضمون سیاست قوه مجریه را تعیین می‌کردند و بهمین دلیل از «رهبر» گرفته تا «شورای نگهبان»، «شورای مصلحت نظام» و «قوه قضائیه»، همگی در برابر آن صف کشیده بودند، از پایه دگرگون شده‌اند.

خامنه‌ای پای نیروهای نظامی را به حوزه سیاست باز کرد تا رژیم اسلامی را مستحکم‌تر سازد. اما تجربه نشان داده در کشورهایی که نیروی نظامی در قدرت سیاسی شریک شده، دیر یا زود کوشیده است قدرت را از آن خود کند و در نتیجه هنگامی که «رهبر» نخواهد به ساز نظامیان برقصد و خواست‌های آنان را برآورده سازد، زیر پایش را خالی خواهند کرد و حکومت نظامی خود را مستقر خواهند ساخت. تغییر پارادایم‌های حکومتی خود می‌تواند زمینه سیاسی-اقتصادی و حتی اجتماعی را برای چنگ انداختن نیروهای نظامی به قدرت سیاسی هموار سازد. آینده نشان خواهد داد که راه به کجا ختم خواهد شد.

باشد. و می‌بینیم که آقای احمدی‌نژاد در این زمینه بی‌پروا و بدون واهمه سخن گفته است.

۳- او خواهان استقرار نظامی است که بر محور «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کند و این خواسته را تا کنون چندین بار تکرار کرده است. برای آن که احمدی‌نژاد و دار و دسته او را بهتر بشناسیم، در این باره کمی مکث می‌کنیم:

جامعه‌ای که بخواید بر اساس «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کند، باید جامعه‌ای دربست اسلامی باشد، زیرا «امر به معروف و نهی از منکر کردن»، یعنی کسانی که خود را مسلمان واقعی می‌دانند، باید دیگران را که مسلمانند، اما به اصول دین زیاد پای‌بند نیستند، وادار سازند که به کارهای نیک وادارند که در اسلام معروف شناخته شده‌اند، مانند نماز، روزه، حج و زکوة و غیره و آنها را از انجام کارهای بد نهی کنند. در نظام مبتنی بر «امر به معروف و نهی از منکر» اصل بر وادار ساختن افراد به کارهای «خیر» و انجام ندادن کارهای «بد» است، یعنی افراد را به انجام کاری مجبور کردن که خواهان اجرائش نیستند و یا این که از آنها خواستن از انجام کاری که به‌نظر «مسلمان واقعی» «شر» و «بد» است، خودداری کنند. در هر دو حال یک فرد و یا گروه «مسلمان واقعی» بخود اجازه می‌دهد که در زندگی فردی دیگران دخالت و برای آنان تعیین تکلیف کند.

چنین است که احمدی‌نژاد با دموکراسی عناد می‌ورزد، زیرا در دموکراسی کسی را به انجام کاری نمی‌توان مجبور ساخت، مگر آن که قانون حدود و ثغور آن را تعیین کرده باشد، مانند آن که هر کودکی با پا نهادن به هفت سالگی مجبور است به مدرسه برود و یا آن که هر جوانی باید به سربازی برود و غیره.

در جامعه دموکراتیک برخی از نهادهای دولتی موظف به اجرای قوانینی هستند که افراد را به انجام کاری که در خدمت جامعه قرار دارد، هم‌چون حراست از مرزهای کشور، مجبور می‌سازند و هم‌زمان با آن برخی دیگر از نهادهای دولتی بر کارکرد آن نهادها نظارت می‌کنند تا قانونشکنی رخ ندهد و حق کسی پایمال نگردد. اما در نظام «امر به معروف و نهی از منکر» چنین نیست. در آنجا هر کسی که می‌پندارد «مسلمان واقعی» است و می‌بیند که کسی خلاف اصول اسلام عمل می‌کند، می‌تواند او را وادار سازد که کار «خیر» انجام دهد، زیرا در آیه ۱۰۰ سوره آل عمران آمده است که «باید از شما گروهی باشند که خلق را به خیر دعوت کنند و به کار پسندیده فرمان دهند و از کار زشت باز دارند. این گروه‌اند که رستگاری دو جهانی دارند».

بیهقی در تاریخ خود در رابطه با «امر به معروف و نهی از منکر» نوشته است «چه بسیار مردم بینم که امر به معروف کنند و نهی از منکر نکنند». بر اساس فقه اسلامی «امر به معروف و نهی از منکر» بر هر مسلمان بالغ و عاقل در صورت وجود چهار شرط واجب می‌شود: اول آن که امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر خود دانا به احکام اسلامی باشد. دوم آن که به تأثیر سخن خود امیدوار باشد. سوم آن که کسی که به امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، در ادامه عمل خود اصرار داشته باشد و چهارم آن که امر به معروف و نهی از منکر موجب خطر یا فساد نگردد. باین ترتیب هر کسی می‌تواند فرد دیگری را که می‌پندارد برخلاف اصول اسلام عمل می‌کند، حتی به قتل رساند و هرگاه مجتهدی عمل او را مورد تأیید قرار دهد، در آن صورت از هر گونه مجازاتی معاف خواهد بود.

روشن است جامعه مبتنی بر «امر به معروف و نهی از منکر» در ذات خود با جامعه مدنی مبتنی بر دموکراسی توفیر دارد. آن یک جامعه‌ای است دینی که در آن از حکومت قانون، یعنی قوانینی که توسط نهادهای برگزیده مردم تدوین شده‌اند، اثری و نشانه‌ای نیست و بلکه دین دربرگیرنده امور خصوصی و عمومی افراد است. و این یک جامعه‌ای است مبتنی بر حکومتی که توسط مردم

# Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

Ninthyear NO. 103

August 2005

کارل کائوتسکی Karl Kautzky

نویسنده: دانیل آکوری

## انقلاب پرولتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

### بخش یک

#### برنامه‌ی گذار به سوسیالیسم

#### ۳- دولت دوران گذار

پ: مزد کارگری به‌مثابه حقوق وزارت

لنین نمی‌تواند انکار کند که مارکس خصلت دمکراتیک کمون پاریس، این «دیکتاتوری پرولتاریا» را بسیار برجسته ساخته است. لنین تا تابستان ۱۹۱۷ که هنوز دمکراسی پس از دیکتاتوری را به‌هیچ‌وجه انکار نمی‌کرد، هر چند که دمکراسی برایش درد سر آفرین گشته بود، کمترین کوششی در انکار خصلت دمکراتیک کمون نمی‌کرد. او در این دوران تنها میان دمکراسی بورژوائی و پرولتری تفاوت می‌گذاشت. و این دومی و نه اولی را مارکس برای دوران گذار ضروری می‌دانست. لنین مرا اپورتونیستی حقیرمایه و تهی از اندیشه‌های پرولتری می‌نامد، زیرا من چنین تفاوتی را مطرح نساختم.

باید دید ویژه‌گی پرولتری دمکراسی در کمون پاریس چگونه بوده است؟ کمون حق رأی طبقاتی را جانشین حق رأی همگانی نمی‌سازد، حقوق سیاسی را نیز فقط به یک طبقه محدود نمی‌کند - امری که به‌زبان امروزی دیگر دمکراسی نبوده، بلکه عکس آن است. دمکراسی، یعنی از میان برداشتن کلیه امتیازهای سیاسی برای یک رسته و یا یک طبقه. خیر، لنین در ۱۹۱۷ تفاوت میان دمکراسی بورژوائی و پرولتری را در جای دیگری می‌جست:

« کائوتسکی به تفاوت میان دمکراسی پارلمانتاریستی بورژوائی که دمکراسی را (نه برای خلق) با بوروکراسی (علیه خلق) بهم ترکیب می‌کند و دمکراسی پرولتری که فوراً دست به اقداماتی می‌زند تا ریشه بوروکراسی را از میان بردارد و در وضعیتی بسر می‌برد که می‌تواند با اقدامات خود بوروکراسی را تا برقراری کامل دمکراسی خلقی بطور کامل نابود سازد، پی نمی‌برد.

کائوتسکی در اینجا نیز به احترام خرافاتی دولت می‌پردازد و شبیه همان خرافات را نیز در برابر بوروکراسی از خود نشان می‌دهد.»

اگر بپذیریم که دمکراسی پرولتری عبارت از نابودی فوری بوروکراسی و ریشه‌کن ساختن آن است، در آن صورت باید بپذیریم که هیچ دولتی هم‌چون دولتی که لنین بر آن حکومت می‌کند، در حال حاضر از «دمکراسی پرولتری» دورتر نیست.

اما ببینیم که خرافاتی‌گری من از چه چیزی تشکیل شده است؟ من خرافاتی‌گرم زیرا بدون دقت از کنار سه خواسته که مارکس در نوشته خود درباره «جنگ توده‌ای در فرانسه» به‌مثابه خواست‌های کمون به ثبت رسانیده و لنین برای این خواست‌ها اهمیتی بنیادین قائل است، بسادگی گذشته‌ام. لنین در این خواست‌ها عوامل زیربنائی دمکراسی پرولتری را می‌بیند.

این درست است که من تا بحال این سه خواسته را نادیده گرفته‌ام.

ادامه در صفحه ۵

## جنگ جدید خدایان

جنگ یکتاپرستان به مثابه بالاترین مرحله جهانی شدن (۲)

برگردان: مهدی ممتهدیپور و الف. ب. امی

### جنگ عاشقانه

تا کنون انواع گوناگونی از جنگ داشته‌ایم. جنگ: انتقام‌جویانه، مزدورانه، صنعتی، قدرت، لفظی، قبرها، مسخره، رزها، استعماری، آزادی‌بخش، گره‌ها، جنسی، تمدن‌ها، طبقاتی، پیش‌گیرانه، تمام‌عیار، جنگ برحق یا ناحق، جنگ به شیوه آگوستین مقدس یا به شیوه مائو تسه تونگ. امروز اما جنگ عاشقانه نیز داریم.

«جنگ عراق، عاشقانه‌ترین جنگ تاریخ است» ادعای ژنرال جی گارنر بود. و القاعده نیز در گوش‌مان نجوا کرد: «طی روزهای آینده به امید خدا خبرهایی را به اطلاع‌تان خواهیم رساند که موجب دل‌گرمی همگان گردد». من به تو آتش‌فشانی از بمب هدیه نمی‌کنم بلکه محبت بی حد و مرز خود را. و نظامیانی که دوان دوان در صحاری پیش می‌تازند، خطاب به انسان‌هایی که قتل عام می‌شوند فریاد می‌زنند «دوستتان داریم». و رهگذری که قربانی یک بمب انسانی شده و با بدنی همچون آبکش به روی در پیاده‌رو افتاده تنها در شمار ضایعات غیرعمد عملی پر مهر و شفقت محسوب می‌گردد.

در تعفن لاشه‌ها، عطر خوش عشقی انسانی به مشام می‌رسد.

«لب‌های سرخ، در آسمانی کهربایی، بر فراز مزرعه در نیمه روشن غروب پرواز می‌کنند». (Man Ray)

حرف آخر دوستان من: برای آنکه در همه جا عشق گسترده شود، نخست باید در همه جا جنگ گسترده.

ادامه در صفحه ۱۱

فلسفه شکر (زند)

## جنبش کارگری ایران از نو جان می‌گیرد

حرکت‌های اخیر کارگران ایران طلیعه‌ی نیکی برای استقرار دمکراسی در میهن ما است. در صد سال گذشته کارگران ایران، برغم سرکوب‌های بی‌مهار به‌دست حاکمان و ضربات ناشی از خیانت‌های عدیده‌ای که از سوی رهبران دروغین‌شان به آنان وارد آمد، نقش مهمی به‌هنگام خیزش جنبش دمکراسی خواهی در کشورمان ایفا کردند.

به‌هنگام انقلاب مشروطیت ایرن کشوری صنعتی نبود. لذا کارگران نقش تعیین‌کننده‌ای در آن نداشتند. با این همه، اعتصاب‌های کارگری و کارمندی پراکنده در دهه‌ی نخستین قرن بیستم نقش مهمی در نهضت مشروطیت ایفا کردند، بویژه کارگران ایرانی که با پیشینه‌های دهقانی و صنعتگری، در اثر ورشکستگی اقتصاد کشور آماج تهاجمات اقتصادی، به ورشکستگی و مهاجرت کشانده شده بودند. فعال‌ترین اینان در چارچوب سندیکا‌های کارگری قفقاز و اجتماع‌یون-عامیون سیاسی شده، به حقوق خویش و مردم میهن‌شان آشنا شده بودند. همینان بودند که بخشی از جنگندگان مقاومت مشروطه خواهان را در برابر محمد علی‌شاه و اربابان روسی‌اش تشکیل می‌دادند، و ستارخان را به پیروزی رساندند - پیروزی که

ادامه در صفحه ۹

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse  
Konto: 120 166 5033  
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای بخش اندیشه کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در امریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو